



وزارت تحصیلات عالی

پوهنتون کابل

معاونیت علمی

پوهنځی حقوق و علوم سیاسي

ديپارتمنت علوم سیاسي و روابط بين الملل



بررسی دیدگاه اسلام و غرب پیرامون مفهوم قدرت

پایان نامه دوره لیسانس

Ketabton.com

محقق : فهیم نیازی

سال تحصیلی : ۱۴۰۵ هـ ش

استاد راهنما: پوهنیار عبدالوکیل حمیدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیاسگزاری

در ابتدا سپاس و ستایش بی‌پایان خود را به درگاه خدای مهربان تقدیم می‌کنم. که با رحمت و الطاف بی‌کران خود، عقل و اندیشه را در وجود انسان دمید و او را اشرف مخلوقات قرار داد. خداوند با عنایت خود توفیق تحصیل علم و کسب دانش را به من عطا نمود تا بتوانم در مسیر رشد فردی و خدمت به جامعه گام بردارم و از دانسته‌هایم در پیشرفت و آبادانی کشور عزیزم بهره‌مند شوم.

از خانواده مهربانم، به ویژه پدر و مادرم که با محبت، صبر و پشتیبانی بی‌دریغ خود مرا در تمامی مراحل تحصیل همراهی کردند و همه مشکلات را با شکیبایی تحمل نمودند، صمیمانه قدردانی می‌کنم. حمایت‌های آنها همواره مشوق و قوت قلب من در مسیر علم‌آموزی بوده است.

همچنین بر خود لازم می‌دانم از کسانی که در مسیر تحصیل و پژوهش مرا همراهی و حمایت کرده‌اند، صمیمانه سپاسگزاری نمایم. پیش از همه از برادر بزرگم که با راهنمایی‌ها، حمایت و تشویق‌های مستمر خود، مشوق اصلی من در این مسیر بوده است، نهایت سپاس را دارم. همچنین از استاد راهنمای گرامی‌ام که با دانش، تجربه و رهنمودهای ارزشمند خود در ارتقای سطح علمی و فکری من سهم بسزایی داشتند، صمیمانه قدردانی می‌کنم.

چکیده

قدرت یکی از اساسی‌ترین مفاهیم در علوم سیاسی، روابط بین‌الملل و اندیشه سیاسی است که همواره مورد توجه مکاتب فکری مختلف قرار گرفته است. این پژوهش با عنوان «بررسی مقایسه‌ای دیدگاه اسلام و غرب پیرامون مفهوم قدرت» با هدف شناخت مبانی نظری، ماهیت، منابع، اهداف و شیوه کاربرد قدرت در دو نظام فکری اسلام و غرب انجام شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که در دیدگاه غربی، قدرت عمدتاً به عنوان توانایی تأثیرگذاری، کنترل و اعمال اراده بر دیگران تعریف شده و بیشتر بر منابع مادی مانند قدرت نظامی، اقتصادی، سیاسی و در دیدگاه‌های جدید بر عناصر غیرمادی مانند فرهنگ و قدرت نرم تأکید می‌شود. در مقابل، در اندیشه اسلامی، قدرت دارای منشأ الهی بوده و به عنوان امانت و وسیله‌ای برای تحقق اهدافی چون عدالت، سعادت انسان، جلوگیری از ظلم و برقراری نظم اجتماعی شناخته می‌شود. بررسی تطبیقی نشان می‌دهد که تفاوت اساسی میان دو دیدگاه در منبع قدرت، مشروعیت، هدف و نحوه استفاده از آن است؛ به گونه‌ای که در تفکر غربی، قدرت غالباً با تأمین منافع، برتری و حفظ موقعیت سیاسی پیوند دارد، در حالی که در اندیشه اسلامی، قدرت هدف نهایی نیست، بلکه ابزاری برای رسیدن به کمال انسانی و رضایت الهی محسوب می‌گردد. همچنین، اسلام ضمن تأکید بر ضرورت کسب قدرت در ابعاد مادی و معنوی، استفاده از آن را به اصول اخلاقی، انسانی و شرعی محدود می‌سازد؛ در حالی که در برخی رویکردهای غربی، اخلاق بیشتر جنبه هنجاری داشته و نقش اصلی را منافع و کارآمدی سیاسی ایفا می‌کند. در نهایت، این پژوهش نتیجه می‌گیرد که مفهوم قدرت در اسلام دارای رویکردی جامع است که عناصر مادی و معنوی را در کنار هم مورد توجه قرار داده و قدرت را در خدمت عدالت، امنیت و تعالی انسان قرار می‌دهد، در حالی که در بسیاری از نظریه‌های غربی، قدرت بیشتر به عنوان ابزاری برای نفوذ، رقابت و تحقق اهداف سیاسی تحلیل می‌شود.

واژگان کلیدی: قدرت، اندیشه سیاسی، اخلاق قدرت، منابع قدرت، قدرت سیاسی

فهرست مطالب

فصل اول

کلیات تحقیق

۱	مقدمه
۲	بیان مسأله
۳	سوالات تحقیق
۳	فرضیه تحقیق:
۴	اهمیت و ضرورت تحقیق
۵	اهداف تحقیق
۵	روش تحقیق
۶	پیشینه تحقیق

فصل دوم

چارچوب مفهومی و مبانی نظری

۸	مبحث اول: مفهوم قدرت
۸	گفتار اول: مفهوم لغوی قدرت
۹	گفتار دوم: تعریف قدرت
۱۰	گفتار سوم: بیان و بررسی تنویریک مفهوم قدرت
۱۲	مبحث دوم: تمایز میان مفهوم قدرت و مفاهیم مترادف
۱۲	گفتار اول: قدرت و نفوذ
۱۳	گفتار دوم: قدرت و اقتدار
۱۳	جزء اول: تفاوت‌های قدرت و اقتدار
۱۳	مبحث سوم: قدرت سیاسی

گفتار اول: تعریف قدرت سیاسی	۱۳
گفتار دوم: ویژگی ها قدرت سیاسی	۱۴
گفتار سوم: فرق قدرت سیاسی و قدرت	۱۴
مبحث پنجم: مشخصات قدرت	۱۵
گفتار اول: عمومی بودن دامنه قدرت	۱۵
گفتار دوم: ذهنی بودن قدرت	۱۵
گفتار سوم: قطبی بودن قدرت	۱۵
گفتار چهارم: نسبی بودن قدرت	۱۶
گفتار پنجم: عدم اندازه گیری قدرت	۱۶
مبحث ششم: منابع قدرت	۱۷
گفتار اول: منابع قدرت فردی	۱۷
گفتار دوم: منابع قدرت دولت	۱۸

فصل سوم

بررسی مفهوم قدرت از دیدگاه غرب

مبحث اول: تحول مفهوم قدرت	۲۰
گفتار اول: مفهوم قدرت در دوران کلاسیک	۲۰
گفتار دوم: مفهوم قدرت در دوران میانه	۲۱
گفتار سوم: مفهوم قدرت در عصر مدرن	۲۱
مبحث دوم: قدرت در تئوریهای روابط بین الملل	۲۴
گفتار اول: مفهوم قدرت در نظریات دسته اول	۲۴
جزء اول: مفهوم قدرت در نظریه رئالیسم	۲۴
جزء دوم: مفهوم قدرت در دیدگاه لیبرالیسم	۲۶
گفتار دوم: مفهوم قدرت در نظریات دسته دوم	۲۷
جزء اول: مفهوم قدرت در دیدگاه مکتب انتقادی	۲۷

مبحث سوم: تعاریف قدرت.....	۲۸
گفتار اول: برتراند راسل	۲۸
گفتار دوم: ماکس وبر	۲۹
گفتار سوم: سایر تعاریف قدرت.....	۳۰
مبحث چهارم: تأثیر جهانی شدن سیاست بر قدرت	۳۱
گفتار اول: پراکندگی قدرت	۳۱
گفتار دوم: چهره جدید قدرت.....	۳۲
گفتار سوم: تغییر در منابع سستی قدرت.....	۳۲
گفتار چهارم: تغییر و جا به جایی در ابزار قدرت	۳۳
مبحث پنجم: اخلاق قدرت در مفهوم غربی	۳۳
گفتار اول: اخلاق قدرت در فلسفه ماکیاوولی (۱۴۶۹-۱۵۲۷ میلادی).....	۳۴
گفتار دوم: اخلاق قدرت در فلسفه توماس هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸).....	۳۵
گفتار سوم: اخلاق قدرت در فلسفه فردریش نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰).....	۳۵

فصل چهارم

بررسی مفهوم قدرت در اسلام

مبحث اول: مفهوم قدرت در اسلام.....	۳۹
گفتار اول: قدرت از منظر قرآنی و روایات دینی	۴۱
جزء اول: تعریف قدرت در قرآن.....	۴۱
جزء دوم: بررسی تعاریف قدرت از نظر دانشمندان اسلامی	۴۲
گفتار دوم: عناصر مادی و غیرمادی قرآنی قدرت	۴۳
گفتار سوم: تابع قدرت	۴۵
گفتار چهارم: هدف قدرت.....	۴۵
جزء اول: هدف مطلوب	۴۶
جزء دوم: هدف نامطلوب.....	۴۶

مبحث دوم: اخلاق قدرت در مفهوم اسلامی	۴۷
--	----

فصل پنجم

مقایسه ای مفهوم قدرت در دیدگاه اسلام و غرب

مبحث اول: مفهوم قدرت در دیدگاه اسلام و غرب	۴۹
گفتار اول: هستی شناسی قدرت مقایسه مفروضات قرآنی با نظریه های روابط بین الملل	۴۹
گفتار دوم: رویکرد اسلامی به مفهوم قدرت؛ مرزبندی آن با رویکرد اومانستی	۵۰
مبحث دوم: نقد مفهوم قدرت در غرب از منظر اسلامی	۵۳
مبحث سوم: تفاوت اخلاق قدرت در اسلام و غرب	۵۳
جدول ۵-۱: مقایسه مفهوم قدرت در دیدگاه اسلام و غرب	۵۵
مناقشه تحقیق	۵۶
نتیجه گیری	۵۸
پیشنهادهای تحقیق	۵۹
فهرست منابع:	۶۰

فصل اول

کلیات تحقیق

مقدمه

قدرت یکی از مفاهیم بنیادی و اساسی در علوم اجتماعی، سیاسی و فلسفه است که نقش مهمی در شکل‌دهی روابط انسانی، ساختارهای اجتماعی و نظام‌های حکومتی ایفا می‌کند. این مفهوم تنها به سطح فردی محدود نمی‌شود، بلکه در سطح کلان نیز بر شیوه اداره جوامع، نوع سیاست‌گذاری‌ها و روابط میان دولت و مردم تأثیر مستقیم دارد. از این رو، بررسی علمی و دقیق مفهوم قدرت برای فهم بهتر تحولات اجتماعی و سیاسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

نحوه تعریف و برداشت از قدرت در هر جامعه، بازتابی از نظام فکری، فرهنگی و ارزشی آن جامعه است. این برداشت‌ها می‌توانند نگرش افراد و حاکمان را نسبت به مفاهیمی چون عدالت، رهبری، مسئولیت‌پذیری و اداره امور عمومی شکل دهند. قدرت در ذات خود می‌تواند ابزاری برای ایجاد نظم، عدالت و پیشرفت باشد، اما در صورت سوءاستفاده، به وسیله‌ای برای ظلم، استبداد و نابرابری تبدیل می‌گردد.

در اندیشه اسلامی، قدرت صرفاً یک ابزار سیاسی یا اجتماعی نیست، بلکه امانت و مسئولیت الهی محسوب می‌شود. بر اساس این دیدگاه، صاحبان قدرت مکلف‌اند که از جایگاه خود در جهت تحقق عدالت، تأمین رفاه عمومی، حفظ نظم اجتماعی و خدمت به انسان‌ها استفاده کنند. در این چارچوب، قدرت با اخلاق و ارزش‌های دینی ارتباط مستقیم دارد و مشروعیت آن در گرو عدالت‌محوری، صداقت و رعایت حقوق مردم است.

در مقابل، در بسیاری از نظریه‌های غربی، قدرت بیشتر به عنوان توانایی تأثیرگذاری بر رفتار دیگران، کنترل منابع و هدایت تصمیم‌ها تعریف می‌شود. این دیدگاه عمدتاً بر ابعاد عملی، ساختاری و کارکردی قدرت تمرکز دارد و آن را در قالب روابط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تحلیل می‌کند. در این رویکرد، میزان نفوذ، سلطه و ظرفیت اعمال اراده، معیار اصلی سنجش قدرت به شمار می‌رود.

با توجه به این تفاوت‌های بنیادین، بررسی مقایسه‌ای دیدگاه اسلام و غرب درباره مفهوم قدرت می‌تواند زمینه درک عمیق‌تر از ابعاد فلسفی، اخلاقی و کاربردی آن را فراهم سازد. چنین مطالعه‌ای علاوه بر روشن ساختن تفاوت‌های فکری این دو رویکرد، می‌تواند به ارائه دیدگاه‌های جامع‌تر درباره استفاده درست و مسئولانه از قدرت در جامعه کمک کند.

این تحقیق با هدف بررسی مفهوم قدرت در دو چارچوب فکری اسلام و غرب، به تحلیل ابعاد نظری، اخلاقی و کاربردی آن می‌پردازد و تلاش می‌کند تصویر روشن‌تری از این مفهوم مهم در اختیار خواننده قرار دهد.

بیان مسأله

قدرت به عنوان یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم در سیاست و زندگی اجتماعی، همواره محور تفکر فلسفی، سیاسی و نظریه‌پردازی‌های مختلف بوده است. این مفهوم در نظام‌های فکری گوناگون، معانی و برداشت‌های متفاوتی یافته و مبانی مشروعیت، اهداف و شیوه‌های اعمال آن در هر نظام مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در این میان، دیدگاه اسلامی و غربی هر یک بر اساس مبانی فکری و ارزشی خود، به تبیین مفهوم قدرت پرداخته‌اند که بررسی تطبیقی آن‌ها می‌تواند شناخت دقیق‌تری از ابعاد مختلف این پدیده ارائه نماید.

از منظر اسلام، قدرت با مفاهیمی مانند عدالت، اخلاق، مسئولیت‌پذیری حاکمان و رعایت مصالح عمومی جامعه پیوند دارد و هدف اساسی آن تحقق نظم و عدالت اجتماعی دانسته می‌شود. در مقابل، در اندیشه غربی مفهوم قدرت در دوره‌های مختلف تاریخی، از فلسفه کلاسیک تا نظریه‌های مدرن و معاصر، از زوایای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فلسفی مورد بررسی قرار گرفته است. با توجه به تفاوت‌های مبانی میان این دو رویکرد، بررسی تطبیقی مفهوم قدرت در اسلام و غرب می‌تواند به درک بهتر جایگاه، اهداف و کارکردهای این مفهوم در دو نظام فکری کمک نماید.

با وجود پژوهش‌های متعدد درباره مفهوم قدرت، بررسی جامع و مقایسه‌ای میان دیدگاه اسلام و غرب درباره ماهیت، اهداف، حدود و کارکردهای قدرت، کمتر به صورت منظم و یک‌جا مورد توجه قرار گرفته است. از این رو، تحقیق حاضر تلاش می‌کند با استفاده از منابع علمی در حوزه اندیشه سیاسی اسلامی و نظریه‌های سیاسی غربی، تصویری مقایسه‌ای از مفهوم قدرت در این دو دیدگاه ارائه نماید. بر این اساس، مسئله اساسی این پژوهش آن است که مفهوم قدرت در اسلام و غرب چگونه تبیین شده و چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی میان این دو دیدگاه وجود دارد.

این پژوهش با بررسی آثار اندیشمندان اسلامی و غربی و تحلیل منابع علمی مرتبط، تلاش دارد تا وجوه اشتراک و افتراق این دو دیدگاه را روشن ساخته و به شناخت عمیق‌تر مفهوم قدرت در اندیشه سیاسی اسلام و غرب کمک نماید.

سوالات تحقیق

سوال اصلی تحقیق:

مفهوم قدرت در اسلام و غرب چی تفاوت ها و شباهت های دارد ؟

سوال فرعی:

سوال اول: مبانی نظری قدرت در اسلام و غرب چیست ؟

سوال دوم: مفهوم قدرت در اسلام چیست ؟

سوال سوم: مفهوم قدرت در غرب چیست ؟

فرضیه تحقیق:

فرضیه اصلی تحقیق:

به نظر می رسد که مفهوم قدرت در دیدگاه اسلام و غرب، با وجود برخی شباهت ها در پذیرش نقش و اهمیت قدرت در سامان دهی امور سیاسی و اجتماعی، از نظر مبانی، اهداف و حدود استفاده از قدرت تفاوت اساسی دارد؛ به گونه ای که در اندیشه غربی قدرت بیشتر بر توانایی اعمال نفوذ، تأمین منافع و حفظ اقتدار سیاسی تأکید دارد، در حالی که در اندیشه اسلامی قدرت با مسئولیت اخلاقی، عدالت، ارزش های دینی و تأمین مصالح عمومی پیوند خورده است.

فرضیه های فرعی تحقیق:

فرضیه اول:

به نظر می رسد مبانی نظری قدرت در اسلام بر اساس حاکمیت الهی، عدالت، اخلاق و مسئولیت پذیری استوار است؛ در حالی که مبانی نظری قدرت در غرب بیشتر بر مفاهیمی مانند اراده انسان، دولت، منافع و روابط قدرت در جامعه سیاسی تأکید دارد.

فرضیه دوم:

به نظر می‌رسد مفهوم قدرت در اسلام تنها به توانایی سیاسی و حکومتی محدود نمی‌شود، بلکه قدرت را ابزاری برای تحقق عدالت، حفظ نظم اجتماعی و خدمت به جامعه در چارچوب ارزش‌های الهی می‌داند.

فرضیه سوم:

به نظر می‌رسد مفهوم قدرت در غرب بیشتر به عنوان توانایی تأثیرگذاری، کنترل و کسب منافع در روابط سیاسی و اجتماعی تعریف شده و در نظریه‌های مختلف غربی برداشت‌های متفاوتی از آن ارائه شده است.

اهمیت و ضرورت تحقیق

قدرت به عنوان یکی از مفاهیم بنیادین در سیاست، جامعه و روابط انسانی، نقش کلیدی در شکل‌دهی به ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دارد. با وجود اهمیت گسترده این مفهوم، بررسی تطبیقی آن در نظام‌های فکری مختلف، به ویژه میان اسلام و غرب، هنوز به شکل جامع و نظام‌مند انجام نشده است. این کمبود باعث شده بسیاری از جنبه‌های نظری و عملی قدرت، از جمله ماهیت، منابع، اهداف و محدودیت‌های آن، به‌طور کامل مورد تحلیل قرار نگیرد.

ضرورت این تحقیق از چند جنبه قابل توجه است:

۱. درک ابعاد گسترده قدرت: قدرت دارای ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فلسفی است. این تحقیق با تمرکز بر تمامی این ابعاد، امکان تحلیل کامل کارکردها و کاربردهای قدرت در دو نظام فکری متفاوت را فراهم می‌آورد.
۲. ضرورت بررسی و مقایسه تطبیقی: مقایسه دیدگاه‌های اسلامی و غربی می‌تواند به درک بهتر معیارهای مشروعیت، عدالت، مسئولیت و محدودیت‌های قدرت کمک کند و فهم ما از تأثیرات آن بر جامعه و سیاست را افزایش دهد.
۳. ارزش آموزشی و نظری: نتایج این مطالعه می‌تواند به دانشجویان، پژوهشگران و علاقه‌مندان به علوم سیاسی کمک کند تا به درکی عمیق‌تر از مفاهیم قدرت دست یابند و مبانی نظری مستحکمی برای تحقیقات آینده فراهم شود.
۴. پشتیبانی از تحقیقات تطبیقی و بین‌رشته‌ای: با ارائه تحلیلی جامع و مقایسه‌ای، این تحقیق می‌تواند به ایجاد ارتباط بین مطالعات علوم سیاسی، اجتماعی و مدیریت کمک کند و چارچوبی برای تحقیقات بین‌رشته‌ای درباره قدرت ارائه دهد.

در مجموع، این پژوهش اهمیت علمی و عملی دارد و با ارائه تحلیلی نظام‌مند از دیدگاه اسلام و غرب پیرامون مفهوم قدرت، می‌تواند نقش مؤثری در توسعه دانش و فهم جامع این پدیده در جامعه علمی داشته باشد.

اهداف تحقیق

- شناخت و تبیین مفهوم قدرت در دیدگاه اسلام و غرب
- بررسی ماهیت قدرت در اسلام و تاریخچه و نظریه‌های قدرت در غرب، به همراه تحلیل اصول و ویژگی‌های آن.
- مقایسه کلی دیدگاه اسلام و غرب پیرامون قدرت
- تحلیل شباهت‌ها و تفاوت‌های نظری، فلسفی و تاریخی دو دیدگاه، شامل ابعاد اخلاقی، سیاسی و اجتماعی.
- شناسایی انواع و منابع قدرت
- بررسی انواع قدرت (سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و غیره) و منابع مختلف آن، و نقش این منابع در اعمال قدرت در جوامع اسلامی و غربی.
- تحلیل نقش قدرت در سیاست، روابط بین‌الملل و جامعه

روش تحقیق

تحقیق حاضر با عنوان «بررسی دیدگاه اسلام و غرب پیرامون مفهوم قدرت» از نوع تحقیق کتابخانه‌ای و توصیفی است. در این نوع تحقیق، پژوهشگر به جای انجام مطالعات میدانی یا تجربی، به گردآوری، دسته‌بندی و تحلیل اطلاعات موجود در منابع مکتوب و الکترونیکی می‌پردازد تا موضوع مورد مطالعه را به صورت جامع و دقیق بررسی کند. منابع مورد استفاده در این تحقیق شامل کتاب‌ها و مقالات علمی موجود در کتابخانه‌ها، همچنین منابع معتبر اینترنتی و پایگاه‌های علمی است. برای جمع‌آوری اطلاعات، ابتدا منابع مرتبط با موضوع تحقیق با دقت انتخاب و مطالعه شدند و نکات کلیدی و مهم هر منبع خلاصه‌برداری شد. در مرحله بعد، مطالب استخراج شده با دقت ویرایش و به فرمتی مناسب برای نگارش مقاله یا پایان‌نامه تنظیم گردید. پس از آماده‌سازی داده‌ها، مطالب بر اساس محورهای اصلی تحقیق دسته‌بندی و طبقه‌بندی شدند تا تحلیل و بررسی دیدگاه‌های اسلام و غرب در مورد مفهوم قدرت امکان‌پذیر شود. در این مرحله، علاوه بر استخراج شباهت‌ها و تفاوت‌های دیدگاه‌ها، سعی شده است تحلیل‌ها به گونه‌ای ارائه شوند که خواننده بتواند درک عمیق‌تری از جنبه‌های فلسفی، اجتماعی و سیاسی مفهوم قدرت در هر دو نگرش پیدا کند. با توجه به ماهیت پژوهش توصیفی، تمرکز اصلی بر بررسی نظریات و مبانی علمی موجود است و هدف از این روش، ارائه تصویری روشن و دقیق از دیدگاه‌های مختلف و مقایسه‌ای بین اسلام و غرب پیرامون مفهوم قدرت می‌باشد.

پیشینه تحقیق

در زمینه مفهوم قدرت، ماهیت، منابع و جایگاه آن در اندیشه سیاسی اسلام و غرب، آثار علمی متعددی از سوی پژوهشگران علوم سیاسی و اندیشه سیاسی به رشته تحریر درآمده است. قدرت به عنوان یکی از مفاهیم اساسی علم سیاست و روابط بین الملل، همواره مورد توجه اندیشمندان قرار داشته و دیدگاه‌های مختلفی درباره منشأ، مشروعیت، اهداف و شیوه‌های اعمال آن ارائه شده است.

کتاب «فلسفه قدرت» اثر سید عباس نبوی (۱۳۷۹، چاپ دوم ۱۳۸۶) از آثار مهم در زمینه بررسی مفهوم قدرت است. نویسنده در این اثر ضمن بررسی تاریخی فلسفه قدرت، دیدگاه اندیشمندانی مانند برتراند راسل، ماکس وبر، رابرت دال، هانا آرنت، تالکوت پارسونز و نیکوس پولاتزاس را درباره ماهیت قدرت تحلیل و نقد کرده است. همچنین نبوی با بررسی مفهوم قدرت در قرآن کریم، فلسفه و کلام اسلامی و اندیشه ابن خلدون، تلاش نموده است مبانی و ویژگی‌های قدرت را از منظر اسلامی و فلسفی تبیین نماید. این کتاب علاوه بر ماهیت قدرت، منابع تولید قدرت، اخلاق قدرت، مشروعیت و شیوه‌های مهار آن را نیز بررسی کرده است.

کتاب «تبیین نوین بر مفهوم قدرت در سیاست و روابط بین الملل» اثر مهدی مطهرنیا (۱۳۷۸) نیز به بررسی جایگاه قدرت به عنوان مفهوم محوری در سیاست و روابط بین الملل پرداخته است. نویسنده با تأکید بر پیچیدگی مفهوم قدرت، نبود تعریف واحد از آن را عامل شکل‌گیری دیدگاه‌های متفاوت در میان مکاتب سیاسی می‌داند. این اثر رابطه قدرت با مفاهیمی مانند نفوذ، اقتدار، سلطه و حاکمیت را بررسی کرده و تلاش دارد تصویری جامع‌تر از مفهوم قدرت سیاسی ارائه نماید.

مقاله «واکاوی مفهوم و ویژگی‌های قدرت» اثر مرتضی مداحی (۱۳۸۹) با روش تحلیل اسنادی و کتابخانه‌ای، مفهوم قدرت را از دیدگاه علوم سیاسی و اندیشه اسلامی بررسی کرده است. نویسنده قدرت را یکی از مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی سیاسی دانسته و به بررسی این موضوع پرداخته است که آیا قدرت هدف است یا وسیله. همچنین با استفاده از دیدگاه قرآن کریم، منشأ قدرت را الهی دانسته و بیان می‌کند که قدرت می‌تواند در مسیر حق یا باطل مورد استفاده قرار گیرد.

همچنین مقاله «بررسی تطبیقی مبادی و مبانی قدرت در اندیشه سیاسی غرب و اسلام» نوشته سید جواد صالحی و الله کرم مشتاقی (۱۳۹۲) به مقایسه مبانی قدرت در اندیشه سیاسی اسلام و غرب پرداخته است. این پژوهش نشان می‌دهد که در بسیاری از دیدگاه‌های غربی، قدرت بیشتر بر اساس عوامل انسانی، اجتماعی و مادی تحلیل می‌شود؛ در حالی که در اندیشه اسلامی، قدرت علاوه بر جنبه‌های مادی، دارای مبانی الهی، اخلاقی و معنوی نیز می‌باشد. نویسندگان بر نقش مشروعیت، هدف و نحوه استفاده از قدرت در نگرش اسلامی تأکید کرده‌اند.

در مجموع، پژوهش‌های انجام‌شده نشان می‌دهد که مفهوم قدرت از ابعاد مختلف فلسفی، سیاسی، اجتماعی و دینی مورد بررسی قرار گرفته است. با وجود ارزش علمی این آثار، بیشتر تحقیقات یا بر یک جنبه خاص از مفهوم قدرت تمرکز داشته‌اند یا تنها دیدگاه اسلام و غرب را به صورت جداگانه بررسی کرده‌اند. از این رو، تحقیق حاضر تلاش می‌کند با رویکرد مقایسه‌ای، مفهوم قدرت را در اندیشه اسلامی و غربی بررسی نموده و تفاوت‌ها و شباهت‌های اساسی میان این دو دیدگاه را تحلیل نماید.

فصل دوم

چارچوب مفهومی و مبانی نظری

مبحث اول: مفهوم قدرت

مفهوم قدرت از مفاهیم اساسی در علوم سیاسی و اجتماعی است که در فرهنگ‌های مختلف به معنای توانایی، ظرفیت، اختیار و توان تأثیرگذاری بر اشخاص، امور و محیط پیرامون تعریف شده است. قدرت تنها به توانایی انجام عمل محدود نمی‌شود، بلکه شامل توانایی ایجاد تغییر، اعمال نفوذ، تحقق اهداف و تأثیرگذاری بر رفتار دیگران نیز می‌باشد. به دلیل گستردگی ابعاد و کاربردهای قدرت، اندیشمندان دیدگاه‌های متفاوتی درباره ماهیت، منابع و کارکردهای آن ارائه کرده‌اند.

گفتار اول: مفهوم لغوی قدرت

فرهنگ‌های زبان فارسی واژه قدرت را در مفاهیم توانستن، توانایی داشتن که معنی مصدری آن است و توانایی که اسم مصدر است به کار برده اند گاهی نیز مترادف کلمه استطاعت و به معنی قوه ای که واجد شرایط تأثیرگذاری باشد به کار رفته است و بعضاً به صفتی که تأثیر آن بر وفق اراده باشد معنی شده است، همچنین دیکشنری آکسفورد قدرت را توانایی انسان برای انجام کاری یا عملی، کنترل بر روی دیگران، توانایی فرد، گروه، کشور و یا دولتی برای نفوذ و اثرگذاری زیاد تعریف کرده است (فتحی اردکانی، مسعودنیا و امام جمعه زاده، ۱۳۹۷، ص ۱۳۴).

قدرت در فرهنگ‌های عربی زبان، در اصل از ماده «قدر» گرفته شده است که به معنای ظرفیت واقعی، اندازه و حد نهایی و کامل هر چیز می‌باشد. برخی از لغت‌شناسان نیز با توجه به ارتباط میان واژه «قدرت» و «قدر»، آن را معنا کرده‌اند؛ به گونه‌ای که قدرت خداوند بر آفریدگانش به این معنا است که خداوند به هر موجود، ظرفیت، اندازه و حدی را که خود اراده و تعیین کرده است، عطا می‌کند (اسکندری، ۱۳۸۱).

در مجموع می‌توان گفت که مفهوم قدرت در فرهنگ لغات فارسی و عربی مبتنی بر اراده و توانایی انسان در انجام کار و یا مغلوب ساختن دیگری و کسب مطلوب تعریف و معنی شده است.

واژه «قدرت» در زبان لاتین به معنای «توانایی» یا «قادر بودن» است. این واژه برای بیان توانایی، ظرفیت، اختیار یا نیرویی به کار می‌رود که بر اشخاص یا اشیا تأثیر می‌گذارد. مفهوم قدرت با «سلطه» نیز ارتباط نزدیکی دارد. واژه «سلطه» نیز از زبان لاتین گرفته شده و بیانگر حاکمیت، سیادت و کنترل بر اشخاص یا امور است (حقیقت، ۱۳۸۱).

گفتار دوم: تعریف قدرت

برای تعریف قدرت دامنه گسترده ای از مفاهیم رو در روی ما وجود دارد. مسئله اساسی در تعریف قدرت این است که دقیقاً قدرت از چه زمانی وجود داشته است؟ آیا تشکیل دولت باعث وجود قدرت شده یا قبل از آن هم وجود داشته است؟ در پاسخ به این سؤال می توان گفت که از ابتدای خلقت انسان روابط مبتنی بر قدرت که موجد قدرت بوده اند وجود داشته است. در روابط انسانی از ابتدا تا کنون همواره کنشها با واکنشهایی متفاوت همراه بوده است. به طوری که برد و باخت در کنار بده بستان در روابط انسانی تا الآن ادامه داشته است. این بده بستانها و برد و باخت ها نشان دهنده دست به دست شدن و مبادله های مبتنی بر قدرت بین انسانها بوده است. تا جایی که اعمال قدرت در روابط انسانی علاوه بر اراده مند بودن آن موجب تأیید و یا از بین رفتن اراده ها می شود. اندیشمندان حوزه علوم سیاسی و اجتماعی تعاریف متعددی از قدرت را ارائه داده اند. برخی قدرت را مترادف توان ایجاد تغییر یا ایستادن در برابر آن میدانند و برخی نیز آن را مترادف توانایی دست یابی به خواسته ها دانستند. دو ورژن می گوید: مفهوم قدرت بسیار وسیع و مبهم است. مثلاً رئیس دولت صرفاً فرمانروا و قدرتمند است شهروند ساده صرفاً فرمانبر و تحت قدرت است و بقیه افراد هم فرمانبرند و هم فرمانده.

در یک تعریف قدرت در عریان ترین شکل خود عبارت است از استفاده از خشونت ، ثروت و دانایی برای واداشتن مردم به انجام امری خاص ، در تعریفی دیگر " برتراند راسل" قدرت را ایجاد اثرات مطلوب تعریف می کند در نزد وی قدرت مفهومی کمی فرض میشود از این منظر (الف) قدرت افزون تری از (ب) دارد چنانچه بتواند اثرات مورد نظر بیشتری را از آنچه (ب) کسب کرده حاصل نماید تعاریف فوق نشان دهنده تقسیم قدرت به توانایی های مادی و معنوی است همان طور که در برخی از تعاریف دیگر ماهیت و جوهره قدرت مدنظر بوده و در برخی دیگر ابزار مندی قدرت مدنظر است. نوع زاویه دید اندیشمندان به موضوع قدرت باعث به وجود آمدن گفتمانهای متعدد حول محور موضوع قدرت شده است (فتحی اردکانی و همکاران ، ۱۳۹۷، ص ۱۳۵).

«قدرت، منشأ پدید آمدن آثاری است که در هر زمینه توقع و انتظار آن را داریم و به عبارتی آشکارتر می توان گفت: «قدرت هر موجودی (اعم از موجود طبیعی، مصنوعی یا اجتماعی) عبارت است از منشأ آثار و حرکات و رفتاری که در تأمین هدف متشکله آن نقش مثبت دارند».

یعنی به جز قدرت خداوند که مطلق است، در هر مورد اعم از یک موجود طبیعی و تکوینی مشخص یا یک موجود ماشینی و مصنوعی و یا یک نهاد اجتماعی که قدرت رابه آن نسبت می دهیم، پیوسته یک هدف مشخصی را در نظر داریم که آن موجود طبیعی یا مصنوعی و یا آن نهاد اجتماعی به منظور تأمین آن هدف ویژه به وجود آمده است تا برای تأمین آن هدف و تحصیل آن منظور خاص، آثار و حرکات و تلاش های مناسبی را از خود ظاهر سازد و منشأ ظهور این آثار، حرکات و تلاش ها، نیروهای متنوع و نهفته در آن موجود طبیعی، مصنوعی یا نهاد اجتماعی خاص و شناخت ها، آگاهی ها، تجربه ها، گرایش ها و باورها و فن ها و تخصص هایی است که به تناسب می توانند در تحصیل

هدف منظور تأثیر مثبت داشته باشند. طبعاً هر قدر که این آثار و حرکات و تلاش‌ها بیشتر و در وصول و دستیابی به اهداف مورد نظر مؤثرتر باشند، عوامل فوق که منشأ این آثار و حرکاتند قوی‌تر و شدیدتر و از جهت کمی و کیفی مرغوب‌ترند (اسکندری، ۳۰).

گفتار سوم: بیان و بررسی تئوریک مفهوم قدرت

قدرت از جهاتی مانند آب و هواست همه به آن مربوط هستند اما فقط عده کمی آن را می‌فهمند. این جمله تعریفی ساده از قدرت است که توسط جوزف نای اندیشمندی که آثار و اندیشه‌های وی بیشتر در حوزه قدرت نرم شناخته شده ارائه گردیده است و به مسئله ابهام در درک و بیان مفهوم قدرت اشاره دارد. مفهوم قدرت یکی از اساسی‌ترین و در عین حال مبهم‌ترین مفاهیم علوم اجتماعی و به طور خاص علوم سیاسی است که اندیشمندان علم سیاست به قدرت پیرامون ماهیت چارچوب و تعریف آن به توافق می‌رسند. برخی از اندیشمندان چنان جایگاهی برای مفهوم قدرت در میان مفاهیم سیاسی قائلند که آن را تاروپود جامعه تلقی کرده‌اند و معتقدند پاسخ به پرسش‌های مربوط به قدرت در جامعه چیزی جز پاسخ به پرسش‌های مربوط به ماهیت سیاست و فرایند سیاست‌گذاری نیست. دانشمندانی که بر سرشت پویای سیاست تأکید کرده‌اند، معتقدند قدرت، مفهوم اساسی علم سیاست است که همه شاخه‌های آن را به هم پیوند می‌دهد و گاه تا آنجا پیش رفته‌اند که سیاست را مقوله‌ای درباره قدرت دانسته‌اند و فرایند و اموری که در آن عنوانی از قدرت یا کوشش برای دستیابی به آن موجود نباشد را مقوله‌ای سیاسی به شمار نمی‌آورند. هانس مورگنتا که از وی به عنوان شاخص‌ترین اندیشمند سیاسی جریان رئالیسم یاد می‌شود ضمن آنکه هدف سیاست در عرصه بین‌المللی را قدرت می‌داند معتقد است آنچه در بردارنده مفهوم قدرت نباشد را نمی‌توان مقوله‌ای سیاسی تلقی کرد همچنین برخی از نویسندگان قدرت را به مثابه پول در اقتصاد و خورشید در آسمان منظومه شمسی دانسته‌اند. انگیزه یا پدیده‌ای سیاسی که از نیروی اراده و یا خواست درونی انسان و توان عملی ساختن و به ثمر رساندن آنها ناشی می‌شود، تعریفی است که برخی از متفکران حوزه علم سیاست و روابط بین‌الملل پیرامون مفهوم قدرت به آن قائل هستند. برخی دیگر از اندیشمندان نیز ضمن تفکیک بین قدرت با توان و ظرفیت قدرت را رابطه و توان را ظرفیت شمرده‌اند. این دسته از اندیشمندان انگیزه اصلی و اساسی تمام اعمال و رفتار بشر را قدرت می‌دانند و معتقدند کسب و حفظ و افزایش قدرت اساس و زیربنای تمام فعالیت‌های اجتماعی افراد و گروه‌ها بوده و علت اصلی ایجاد روابط بین کشورهاست برخی از فرهنگهای واژگان سیاسی قدرت را به طور خلاصه کنترل نتیجه‌ها تعریف کرده‌اند.

نفوذ و استیلای یک ملت بر ملت‌های دیگر تعریفی است که جک سی پلنو برای قدرت آورده است. با وجود آنکه قدرت یکی از پرکاربردترین واژگان علوم سیاسی است، اما این واژه به مثابه مقوله‌ای مبهم در گفتمان مدرن هیچ‌گاه تن به تعریف صریح و آشکار نمی‌دهد و چنین توقعی نمی‌تواند مطابق با واقع باشد؛ لذا تاکنون هیچ اجماعی

پیرامون این مفهوم صورت نگرفته است آنچه مانع از اجماع اندیشمندان بر سر مفهوم قدرت به عنوان یکی از اساسی ترین مفاهیم تئوریهای سیاسی میشود تعاریف متعدد و گوناگونی است که از سوی اندیشمندان مطرح شده است

گراهام ایوانز معتقد است گستردگی مفهوم قدرت و در برداشتن گستره ای از واقعیت از اجبار و زور گرفته تا نفوذ و اقتدار باعث شده است تا جامعه شناسان سیاسی نسبت به سایر حوزه ها درباره قدرت کمتر به توافق برسند با توجه به آنچه گفته شد، نخستین و مهم ترین واقعیتی که باید در مورد قدرت دانست عدم توافق اندیشمندان این حوزه بر روی این دانش واژه است به هر تقدیر پژوهشگران سیاسی بسته به ایدئولوژی و جهان بینی خود تعاریف گوناگونی از قدرت ارائه کرده اند؛ عبد الرحمن عالم پس از بیان تعاریف متعدد مطرح شده توسط اندیشمندان علوم سیاسی پیرامون مفهوم قدرت برداشت خود از این مفهوم را چنین بیان میدارد که قدرت توانایی تحمیل اراده است به رغم مقاومت دیگران همچنین قدرت رابطه ای است میان دارندگان و تابعان اقتدار و اینکه قدرت مشارکت در تصمیم گیری است. تحولات سالهای پایانی دهه هشتاد که سرانجام منجر به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی شد بسیاری از مفاهیم روابط بین الملل و علم سیاست را دستخوش تغییر و تحولات بنیادین نمود. قدرت نیز همچون دیگر مفاهیم به اقتضای ذات متحول و متغیرش در عصر حاضر با تحولات ماهیتی و شکلی روبه رو شده است. جوزف نای استاد دانشگاه و اندیشمند انگلیسی علم سیاست. برای نخستین بار در مقاله ای که در نشریه آتلانتیس در ماه مارس ۱۹۹۰ منتشر شد. واژه قدرت نرم را به کار برد. اگرچه این مفهوم از دوران حکومتهای باستان وجود داشته و حکمرانان تمدن های کهن نیز عملاً از آن استفاده می برده اند و همچنین پیش از جوزف نای پروفیسور حمید مولانا استاد ایرانی دانشگاه امریکن نیز در کتاب خود با عنوان اطلاعات و ارتباطات جهانی مرزهای نو در روابط بین الملل که در سال ۱۹۸۶ به نگارش در آمد، به تبیین و تشریح مفهوم قدرت نرم پرداخته است اما در مجامع علمی جوزف نای به عنوان تئورسین و مبدع این مفهوم از قدرت شناخته می شود. بسیاری از اندیشمندان علوم سیاسی همچون حمید مولانا قدرت را به دو بخش تقسیم میکنند قدرت ناملموس که منابع آن دین، ارزشها، باورها، ایدئولوژی و دانش هستند و قدرت سخت و ملموس که در مواردی همچون منابع طبیعی جمعیت ثروت و ابزارهای نظامی و جنگی و.... ریشه دارد. به اعتقاد مولانا قدرت نرم زیربنای قدرت سخت بوده و ماهیت آن را مشخص می کند. به اعتقاد جوزف نای قدرت نرم توانایی تعیین اولویت هاست به گونه ای که با دارایی های ناملموس مثل داشتن جذابیت های فرهنگی و شخصیتی ارزشهای سیاسی و نهادی مرتبط و هم سو باشد و یا سیاستهایی که مشروع به نظر رسیده و یا دارای اعتبار معنوی هستند را پدید آورد قدرت نرم را نمیتوان مترادف با هم ردیف با نفوذ در نظر گرفت زیرا نفوذ می تواند شامل تهدید و پاداش نیز باشد ولی قدرت نرم چیزی فراتر از قانع کردن صرف و حرکت دادن مردم از طریق استدلال است. قدرت سخت و نرم با یکدیگر در ارتباط هستند زیرا هر دو جنبه هایی از قابلیت دستیابی به هدف از طریق تأثیرگذاری در رفتار دیگران هستند تفاوت آنها در ماهیت رفتار و غیر ملموس بودن منابع است. ضمن اینکه قدرت نرم بیش از قدرت سخت به اراده و خواست تفسیر کنندگان و دریافت کنندگان آن وابسته است همچنین قدرت نرم چیزی فراتر از قدرت فرهنگی است و دیگر آنکه به اندازه قدرت سنتی وابسته به دولت ها و تنها در اختیار و تسلط دولت ها

نیست برخی از اندیشمندان تلاش دارند ماهیت و نسبت قدرت با مؤلفه های محیطی را عاملی برای بازشناخت دو مقوله قدرت سخت و نرم معرفی کنند. این اندیشمندان معتقدند قدرت سخت دارای ماهیتی اثبات گرایانه است و از حیث ماهیت مستقل از مؤلفه های محیطی تعریف میشود اما قدرت نرم دارای ماهیتی اجتماعی شده میباشد و لذا بدون توجه به مؤلفه های محیطی اصولاً نمی توان آن ها را درک و معنا کرد (صالحی و مشتاقی، ۱۳۹۲، ص ۱۲۷-۱۳۰).

مبحث دوم: تمایز میان مفهوم قدرت و مفاهیم مترادف

یکی از ابهامات و پیچیدگیهای مربوط به حوزه قدرت، کثرت اصلاحاتی است که در ارتباط با این مفهوم در حوزه های گوناگون زندگی بشری و علوم به کار برده می شود. رابرت دال می نویسد:

قدرت، نفوذ و اقتدار، واژه های متداولی هستند که کلاً مفهوم آنها نزد افراد معمولی و نزد مجریان و نظریه پردازان سیاست یکسان است. در زندگی روزمره اغلب کلماتی مثل قدرت اداره مملکت، قدرت خزانه دولت، قدرت قضایی، قدرت معنوی، قدرت اقتصادی، قدرت ملی، قدرت مملکتی، قدرت ریاست جمهوری، قدرت دانشجویی و غیره بسیار به گوش می خورد. (مطهرنیا، ۱۳۷۸، ص ۱۱۸)

گفتار اول: قدرت و نفوذ

نفوذ از مفاهیم نزدیک به قدرت است ولی با قدرت در بحث های سیاسی بسیار تفاوت دارد. دال نفوذ را چنین تعریف میکند نفوذ عبارت از رابطه ای است که یک بازیگر، بازیگران دیگر را وادار به عملی میکند که مطابق میل آنها نیست. نیز گفته اند: زمانی که نفوذ از جانب افرادی اعمال گردد که فاقد اقتدار هستند همان قدرت است. می توان گفت: در نفوذ، تسلط و حاکمیت آشکار نیست (مداحی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۵).

می توان گفت که قدرت به اوضاع بستگی دارد، یعنی اینکه کسی که در اوضاعی در جای معینی قدرت دارد، ممکن است در همه اوضاع و احوال و همه جاها قدرت نداشته باشد. ممکن است سیاستمداری توانایی نفوذ بر رفتار رأی دهندگان به خود را داشته باشد اما هیچ توانی برای نفوذگذاری بر همتایان خود در هیئت وزیران نداشته باشد. ممکن است پدری توانایی نفوذ بر رفتار فرزندان خود را داشته باشد اما توان نفوذگذاری بر کارفرمای خود را نداشته باشد. بدین ترتیب کسی که در موقعیتی یا در جایی قدرتمند است در موقعیت یا جای دیگری ممکن است قدرت نداشته باشد.

نیک پیداست که میان قدرت و نفوذ و رهبری یا تدوین و اجرای سیاست ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. بدون قدرت رهبری کردن امکان ندارد و در واقع رهبری شامل آن قسمت از قدرت است که توسل مستقیم به افراد را برای پشتیبانی از طریقه عمل معین در بر میگیرد رهبری عبارت است از آن بخش از شیوه های بالقوه در اختیار فردی که سعی دارد اعمال قدرت کند. ... ما میتوانیم به رهبری و نفوذ به عنوان قسمتهایی مشخص از قدرت نگاه کنیم.

گفتار دوم: قدرت و اقتدار

اغلب اقتدار را با قدرت مترادف میدانند اما این دو متفاوت اند. به عقیده بسیاری از متفکران سیاسی اقتدار، قدرت نهادی شده است. در چنین حالتی قدرت وجود ندارد بلکه حق آن نهاد برای اعمال قدرت وجود دارد. قانون به اقتدار مربوط است نه به قدرت، اقتدار جلوه و سیمای قدرت در موقعیتهای گروه سازمان یافته است. به دیگر سخن، اقتدار حق مشروع برای نفوذگذاری یا هدایت رفتار دیگران است. اقتدار نیز مانند قدرت وسیله رهبری دیگران است اما بر خلاف قدرت پایه آن زور یا مجازات نیست، بلکه مشروعیت یا قانونیت است بنابراین قدرت آموزگاری بر شاگردان، کارفرمایی بر کارگران، مدیری بر کارکنان، نخست وزیری بر اعضای کابینه به اقتداری که دارند بستگی دارد. می توان به قدرت نام قدرت ساختاری یا موقعیتی داد وقتی توانایی نفوذگذاری را تنها موقعیت قانونی شخص تعیین کند اقتدار است. قدرت بر توان یا توانایی دلالت دارد، در حالی که اقتدار حق نفوذگذاری بر رفتار دیگران معنی میدهد بنابراین اقتدار از قدرت متمایز است؛ گرچه به طور معمول افراد دارای اقتدار بیشتر از قدرت سیاسی زیادتری نیز برخوردارند (عالم، ۱۳۹۱، ص ۸۸-۱۰۰).

جزء اول: تفاوت های قدرت و اقتدار

با تأمل در مطالبی که راجع به دو مقوله قدرت و اقتدار ذکر شد، می توان برخی از مهم ترین وجوه تفاوت آن دو را به شرح ذیل ذکر کرد:

- ۱- اقتدار همیشه مشروع و قانونی است اما قدرت ممکن است مشروع یا نامشروع باشد.
- ۲- اقتدار مبتنی بر رضایت است اما قدرت اغلب بر زور مبتنی است.
- ۳- اقتدار از پشتیبانی مردم برخوردار است، ولی قدرت می تواند از اعتماد با عدم اعتماد مردم به وجود آید (خدادادی، ۱۳۸۱، ص ۷۸).

مبحث سوم: قدرت سیاسی

قدرت سیاسی، شکل سازمان یافته ای از قدرت است که در جامعه سیاسی برای اداره امور عمومی، اجرای قوانین، حفظ نظم و تأمین منافع داخلی و خارجی کشور اعمال می شود. این نوع قدرت به دلیل برخورداری از ویژگی هایی مانند مشروعیت، الزام آوری و امکان استفاده از زور در شرایط ضروری، از سایر اشکال قدرت متمایز می گردد.

گفتار اول: تعریف قدرت سیاسی

قدرت سیاسی قدرتی است که در یک جامعه سیاسی و سازمان یافته اعمال می شود. استفاده از زور و اجبار به عنوان آخرین وسیله برای اطاعت از قدرت سیاسی به کار می آید.

اعمال قدرت طبق اصول و قاعده مورد بهره برداری قرار میگیرد. بنابراین قدرت سیاسی همان قدرتی است که برای اداره امور مملکت از قبیل قانونگزاری اجرا و تضمین انجام صحیح تصمیمات در داخل کشور لازمست و چنین قدرتی برای حفظ منافع و مصالحکشور در مراودات بین المللی و دفع تهدید و تهاجم خارجی ضروری است.

گفتار دوم: ویژگی ها قدرت سیاسی

از تعریف فوق میتوان به ویژگیهای قدرت سیاسی رسید. ویژگیهای قدرت سیاسی شامل موارد ذیل میباشد

- ۱- تنها قدرتی است که در جامعه سیاسی حق اعمال زور را دارد.
- ۲- رسماً ما فوق همه قدرت هاست و دیگر قدرتها را محدود می سازد.
- ۳- از سوی تمام اقشار و ارکان و سازمانهای جامعه لازم الاجراء است.
- ۴- استفاده از زور به عنوان آخرین حربه و وسیله ضرورت می یابد و اعمال می گردد.
- ۵- در روند تصمیم گیری جامعه حرف آخر را زده و تصمیم متخذه از طرف چنین قدرتی که در جوامع کنونی مخصوص دولت است در کل جامعه قابل اجراست.

گفتار سوم: فرق قدرت سیاسی و قدرت

همان گونه که در درس گذشته در تعریف قدرت اشاره شد، منظور اطاعت یک فرد از فرد دیگر و یا اطاعت فرد از جمع و یا اطاعت جمع از فرد بوده است، لیکن قدرت سیاسی به عنوان ابزاری است که تحت تأثیر آن اکثریت فرمانبر از اقلیتی فرمانروا اطاعت می کنند. این نوع اطاعت به طور غالب از اقتدار فرمانروایان سرچشمه می گیرد (خدادادی، ۱۳۸۱، ۷۸).

مبحث چهارم: انواع قدرت:

قدرت میتواند در سطوح مختلف و در عرصه های مختلف ذیل مطرح باشد:

قدرت سیاسی: هیاتی متشکل که در جامعه پدید میآید و قدرت را به دست میگیرد و اعمال میکند قدرت سیاسی مبنای سازمان دولت و حکومت است که از تفکیک فرمانروایان و فرمان بران ایجاد میشود.

قدرت دولتی: قدرت دولتی نوع منحصر به فرد است زیرا، اگرچه قدرت در همه بخش های جامعه پراکنده است و در ساختار خانواده، گروه ها و نهادهای دیگر نیز یافت می شود اما دولت در سراسر جامعه انحصار کاربرد سلطه و قدرت مشروع را در اختیار دارد.

قدرت نظامی: توانایی یک ملت برای پاسداری از وطن، حفاظت منافع، کمک به متحدان و نیل به هدفهایش را قدرت نظامی میگویند.

قدرت اقتصادی: قدرت دولت به قابلیت اقتصادی آن بستگی زیادی دارد، امروزه میزان صنعتی شدن کشورها مهمترین معیار قدرت اقتصادی است. بنابراین برای ارزیابی قدرت اقتصادی باید به عوامل صنعتی شدن توجه شود مانند: درآمد سرانه، مصرف انرژی، تولید روزانه یا سالانه فولاد، سطح مهارتهای فنی، نیروی کار و شاخص مهم توانایی تبدیل صنایع مصرفی به تولیدات نظامی.

قدرت ملی: یعنی مجموعه نیروهای مادی و معنوی یک ملت. قدرت ملی ناشی از شکوفایی اقتصادی، سیاست مستقل، نیروی مبارز، آرمان والا و عزم ملی است (نوری، ۱۳۹۷، ص ۸۱).

مبحث پنجم: مشخصات قدرت

پنج شاخص برای وجود قدرت را میتوان در موارد ذیل دید.

گفتار اول: عمومی بودن دامنه قدرت

در هر نوع رابطه ای میتوان جلوه هایی از قدرت را مشاهده کرد روابط بین افراد، گروه ها و کشورها بدون علت نیست. علت برقراری روابط با کسب منفعت است یا دفع ضرر قدرت می تواند در مسائل نظامی، سیاسی، علمی، تکنولوژیک، فرهنگی، جغرافیایی، و... نمود پیدا نماید.

گفتار دوم: ذهنی بودن قدرت

هر چند مولفه های فیزیکی قدرت در تعیین کمیت، کیفیت و دامنه آن نقش دارد اما بیشتر رابطه ای روانی بین کسانی است که آن را به کار میبرند و آنهایی که در معرض اقدام قرار میگیرند. در واقع در فرایند اعمال قدرت ایجاد تصور روانی مرحله ای قبل از اعمال قدرت است. به این ترتیب ایجاد تصور روانی قدرت مرحله ای قبل از اعمال قدرت است. قدرت هر ملت به تصور ملتهای دیگر نسبت به آنها و تصور آنها نسبت به قدرت ملتهای دیگر بستگی دارد.

گفتار سوم: قطبی بودن قدرت

قدرت همیشه از یک قطب بالاتر به یک قطب پایین تر اعمال میشود. روابط میان دو بلوک قدرت نیز مبتنی بر اعمال قدرت در طیفهای متنوع آن است. امکان دارد قطب «الف» با قدرت اقتصادی بیشتر سعی در تحت فشار قراردادن قطبی «ب» باشد و قطب «ب» با قدرت سیاسی بیشتر سعی در پاسخ دهی به فشار قطب «الف» برآید.

گفتار چهارم: نسبی بودن قدرت

قدرت مطلق نیست و نسبی می‌باشد. اگر یکی دارای قدرت است باید یکی دیگر آماده باشد که قبول کند آن را به کار ببرد. رابطه‌ی قدرت با گذشت زمان هم دگرگون می‌شود.

مثلاً قدرت کشوری نسبت به زمان نسبت به مسأله‌ای که قدرت متوجه آن‌هاست نسبت به قدرت کشورهای دیگر و نسبت به کشوری که بر علیه آن اعمال می‌شود در نظر گرفته و سنجیده می‌شود مانند کشور انگلیس که در زمان جنگ جهانی اول از قدرت بالایی برخوردار بود ولی همین کشور نسبت به شرایطی که جنگ جهانی دوم به وجود آورد تا اندازه‌ی زیادی قدرتش را از دست داد.

گفتار پنجم: عدم اندازه‌گیری قدرت

با توجه به عناصر کیفی که در شکل‌گیری قدرت وجود دارند و نیز با عنایت به ظریف و حساس بودن کاربرد قدرت اندازه‌گیری آن کاری پس مشکل است به ویژه آن که شاخص و معیار خاصی برای اندازه‌گیری قدرت وجود ندارد. ولی کسانی خواسته‌اند که با ارائه‌ی راهکارهایی به اندازه‌گیری قدرت بپردازند. از جمله کسانی که در این باب تلاش‌هایی نموده رابرت دال است که وی اندازه‌گیری قدرت را در حیطه‌ی فعالیت عقل سلیم و شهود و یا درون بینی می‌داند.

به عقیده‌ی او قدرت را بر پایه‌ی عظمت، توزیع، عرصه و جامعیت می‌توان توصیف کرد. او چهار روش برای اندازه‌گیری قدرت برشمرده است.

۱. اندازه‌گیری قدرت بر اساس موقعیت رسمی بازیگر.

۲. ارزشیابی قدرت بازیگر توسط موسسه‌ی مستقل بررسی کنندگان برجسته و بی طرف.

۳. حق مشارکت در تصمیم‌گیری حد قدرت خاصی را معین می‌کند.

۴. بررسی تطبیقی فعالیت‌های بازیگران اندازه‌گیری قدرت آنها را میسر می‌کند.

علاوه بر دال، دکتر بشیریه نیز درباره‌ی اندازه‌گیری قدرت می‌گوید برای اندازه‌گیری قدرت از روشهای آماری نیز می‌توان استفاده کرد. هر عامل قدرت برای اعمال قدرت خود باید بهایی بپردازد. مثلاً اگر پلیس تظاهراتی را سرکوب می‌کند یا دادگاه حکمی را صادر می‌کند بهایی پرداخت می‌کند وقتی بهای قدرت به حداکثر برسد. مانند حالتی که ارتش به خیابان‌ها بریزد و تظاهرات را سرکوب کند گفته می‌شود زور کامل اعمال شده است بهای زیاد در این حالت به میزان وقت مخارج صرف شده و به خطر افتادن مشروعیت دولت بستگی داشته و بر آن استوار می‌باشد. در مقابل در حالت اقتدار بهای قدرت به حداقل می‌رسد مثلاً رأیی که یک دادگاه صالح صادر می‌کند ناشی از مشروعیت و

اقتدار آن دادگاه است که دارای قدرت بیشتری است. به عبارتی اقتدار قدرتی است که بهای کمتری برای آن پرداخت می شود. در حالی که زور قدرتی است که بهای زیادی برای آن پرداخت میشود زیرا مشروعیت آن کمتر است این اندازه گیری در مفاهیمی دیگر چون نفوذ اعتبار و نیز استفاده میگردد. اما این روش ها تنها روشهایی نیستند که پژوهشگران به آنها اتکا کنند. در واقع اندازه گیری دقیق قدرت یک فرد بسیار دشوار است زیرا قدرت در تحلیل نهایی توصیفی است. همیشه در فراسوی قدرت فشارهای ناپیدایی وجود داشته است و در حالی که فرمانروا فقط رئیس اسمی کشور بوده است. یک سرمایه دار با یک نظامی قدرت واقعی را اعمال می کرده است (Saremi, Rezaei, ۲۰۲۰, ۱۰۱) & Torabi.

مبحث ششم: منابع قدرت

منابع قدرت منابع قدرت را در دو سطح فردی و ملی یا کشوری می توان مطالعه کرد.

گفتار اول: منابع قدرت فردی در افراد و اشخاص منابع زیر میتواند قدرت ایجاد کند، فردی را توانا و مقتدر سازد.

دانش و مهارت: داشتن دانش و خرد به دارنده آن توانایی و قدرت می بخشد. چنانچه فردوسی شاعر گفته است توانا بود هر که دانا بود در یک جامعه آگاه و دارای شعور سیاسی و اجتماعی افرادی که در موقعیت برتر رهبری قرار میگیرند که مجهز با سلاحدانش باشند و اندیشه و برنامه های روشن و منطقی داشته باشند. هرچند در جوامع عقب مانده ممکن است قدرت مبتنی بر زور فریکی افراد را در موقعیت برتر از دیگران و احیاناً در مقام رهبری قرار بدهد با این وجود داشتن میزانی از دانایی و دانش برای حفظ و تداوم برتری حتمی در جوامع عقب مانده هم لازم است. مهارت هم قدرت فردی را زیاد میکند کسی که دارای مهارت تخصصی در زمینه ای است. در مبارزه قدرت بر دیگرانی که مهارت و تخصص ندارند در موقعیت برتر قرار می گیرد.

تجربه: برخی ها معتقدند کسانی که آموزش عملی دارند و در کوران حوادث و بحران و در استقبال خطرات و حوادث زندگی میکنند چیزهای می آموزند که از راه آموزش علمی محض به دست نمی آید آموزشهای علمی ذهن ما را آگاه و روشن می سازد اما ممکن است رفتار و اعمال ما به آن عادت نگیرد ولی تجربه بر رفتار و کرکتر انسان تاثیر گذار است و به نحوی جزء عادت و غرایز می گردد.

سازمان: سازمان فی نفسه منبع مهم قدرت است. سازمان زمینه تجمع، همکاری، هماهنگی افراد و رسیدن آنان به اهداف مشترک را بیشتر میسر می سازد. حکومت که دارنده قدرت برتر در جامعه است خود یک سازمان در نظام

سیاسی دموکراتیک، احزاب سیاسی برای به دست آوردن قدرت سازمان می‌یابند اتحادیه‌های صنفی و سندیکا‌های کارگری ابزارهای موثر و منابع قدرت در اجتماع هستند.

موقعیت: ها موقعیتها سرچشمه قدرت اند. موقعیت اقتصادی به دارنده آن کمک می‌کند تا بر رقیبان خود غلبه کند موقعیت، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی نیز باعث کسب قدرت و نفوذ می‌گردد.

اقتدار: اقتدار به معنی قدرت مشروع است. دست یافتن به مقام سیاسی یا حقوقی طبق قانون به طور مشروع قدرت فرد را افزایش میدهد و او را تاثیر گذارتر می‌سازد. شخصی که در پست دولتی مهم قرار میگیرد خود به خود اهمیت یابد.

ایمان: در نگهداشت اقتدار با اعمال قدرت زور خالص به کار نمی‌آید. حکومت با یک رهبری برای دایمی کردن قدرت خود نیازمند برخورداری از ایمان: عمومی است.

مطبوعات یا رسانه های جمعی: رسانه های جمعی منبع مهم قدرت اند. مثلا در زمینه مطبوعات نوشتاری صاحبان امتیاز و مدیران مسول نویسندگان مجله ها، روزنامه ها و هفته نامه های گوناگون در زمینه رسانه های صوتی و تصویری صاحبان گردانندگان و مجریان میتوانند نفوذ قابل ملاحظه ای اعمال کنند و در افکار عمومی جایگاه مهم را به دست آورند.

گفتار دوم: منابع قدرت دولت

منابع قدرت دولت یا کمی اند یا کیفی، منابع کمی محسوس بوده و تا حدود زیادی قابل اندازه گیری بر آورد و احصائیه هستند، اما منابع کیفی نا محسوس بوده و قابل سنجش و انداز گیری نمی باشد برخی از مهمترین این منابع به شرح ذیل اند:

جغرافیا: جغرافیا یکی از منابع مهم قدرت است اما مشروط بر اینکه جغرافیا از نظر وسعت نسبتا بزرگ باشد موقعیت خوب و مناسب داشته باشد، وضعیت و ساختمان داخلی آن هموار و بدون موانع باشد تا حکومت به همه بخش های آن دسترسی داشته و اعمال حاکمیت آنرا آسان بسازد منابع طبیعی کافی، آب و هوای معتدل و حاصلخیز داشته باشد و از همه مهمتر اینکه به بحر راه داشته و از سواحل مناسب برای تجارت و ارتباطات بحری برخوردار باشد.

توانایی اقتصادی: قدرت هر دولت به قابلیت اقتصادی آن بستگی زیادی دارد. امروزه میزان صنعتی شدن کشورها مهمترین معیار قابلیت اقتصادی است. سطح بالای در آمد سرانه، تولید روزان یا سالانه فولاد، سطح بالای مهارت های تخیلی نیروی کار و شاخص مهم توانایی تبدیل صنایع مصرفی و اقتصادی به تولیدات نظامی

توان نظامی: هرچند با توجه به موانع و محدودیت های حقوقی و قانونی و نیز خطرات و زبان های غیر قابل پیش بینی از میزان جنگها بین دولتها کاسته شده است و بر عکس گذشته ها دیگر جنگ در روابط کشورها عنصر رایج نیست

ولی با این وجود جنگ و استعمال نیروی نظامی عنصر غالب به حساب می آید و کشورها در پناه قدرت نظامی ضریب امنیت ملی خویش را جستجو میکنند به همین جهت است که بسیاری از کشورها به تسلیح تجهیز و تقویت نیروهای مسلح خود می پردازند تا در برابر تهدیدات و خطرات احتمالی به خوبی ایستادگی نموده و با در راستای منافع حیاتی خود از آن استفاده نمایند.

بنابر این داشتن یک نیروی مسلح قوی مجهز به سلاحهای مدرن و پیشرفته با روحیه بالا و تعلیم دیده و آماده نبرد نشانه قدرت به حساب می آید.

جمعیت: جمعیت هم مانند جغرافیا میتواند منبع قدرت ملی برای یک کشور باشد اما مشروط بر اینکه تعداد جمعیت نسبتا زیاد باشد، سطح سواد تخصص و مهارت بالا باشد. میزان یکپارچگی و همبستگی ملی در سطح بالا باشد از خود گذر و متحمل در برابر سختیها و از روحیه عالی برخوردار باشند.

کیفیت رهبری و حکومت داری خوب: قدرت دولت به میزان زیادی به این بستگی دارد که آیا در راس رهبری دولت چه کسانی قرار دارند اگر رهبران و مدیران آگاه مدیر شایسته و لایق جامعه را در راستای منافع ملی هدایت و رهبری کنند و بجای وابستگی و اتکا به نیروی زور و قدرت سرکوب گر به رای و رضایت مردم تکیه داشته باشند، مسلم است که قدرت دولت و پرستیژ دولت افزایش یافته و ثبات سیاسی را تضمین می کند. اما اگر حکومت کنندگان نالایق بوده و آگاهی لازم را نداشته باشند و با فساد آغشته باشند. و با خودکامگی روی بیارند باعث ضعف عقب ماندگی و بی ثباتی جامعه خواهند بود.

سطح آگاهی سیاسی مردم: هر اندازه که سطح آگاهی سیاسی در جامعه ای بالا باشد دولت بهتر میتواند منابع را بسیج کند اما اگر مردم از لحاظ سیاسی بی تفاوت باشند نه تنها به دست آوردن حمایت برای اعمال قدرت دولت دشوار خواهد بود، بلکه دولت در سازماندهی و کنترل منابع لازم برای کسب قدرت نیز با دشواری روبرو خواهد شد. آگاهی سیاسی مردم زمینه ساز شکل گیری افکار عمومی خواهد بود و افکار عمومی هم عامل مهمی در کنترل هدایت حکومت در جهت انجام وظایفش در راستای منافع ملی خواهد بود (نوری، ۱۳۹۷، ص ۷۷-۸۰).

فصل سوم

بررسی مفهوم قدرت از دیدگاه غرب

مبحث اول: تحول مفهوم قدرت

قدرت از مهم‌ترین مفاهیمی است که همواره مورد توجه اندیشمندان بوده است. برداشت از مفهوم قدرت در طول تاریخ دستخوش تغییر شده و هر دوره تاریخی، دیدگاه خاصی درباره آن ارائه کرده است. در این گفتار، مفهوم قدرت در دوران کلاسیک، دوران میانه و عصر مدرن به صورت مختصر بررسی می‌شود:

گفتار اول: مفهوم قدرت در دوران کلاسیک

پرداختن به قدرت و اهمیت آن در یونان باستان به عنوان پایه‌گذاری اندیشه سیاسی با سقراط آغاز می‌شود. برای سقراط موضوع محوری حکمت است و برای افلاطون در کتاب جمهوری عدالت. اما می‌بایست هم حکمت و هم عدالت را پاسخی دانست به پرسش قدرت چرا که دگرگونی‌های عظیم سیاسی در این دوران و بویژه فریب عوام تحت لوای حکومت دموکراسی آتن توسط سخنوران چیره دست، سقراط و افلاطون را واداشت که در پی خروج از این وضعیت برآیند. لذا می‌توان گفت گرچه سقراط بر خلاف افلاطون مدل سیاسی ارائه نمی‌نماید اما همچون او راه حلی برای سیاست و قدرت می‌جوید تا توده‌ها تحت تأثیر وعده‌ها قرار نگرفته و جامعه از ثبات برخوردار گردد. در اینجا قدرت یک انگاره مخرب در دست حاکمان برای رشد نیافتن معرفی می‌گردد.

راه حلی که سقراط ارائه می‌دهد دانش است. او عالیت‌ترین خیر را سعادت و فضیلت میدانند که راه رسیدن بدان دانش خواهد بود. قدرت نیز در معنای دانش و معرفت و دانش در محدوده اخلاق و سیاست در دیدگاه سقراط هم وسیله است چون بدون دانش شایسته عمل درست میسر نیست و هدف است چون عالیت‌ترین فضیلت است و سعادت بدون دانش درک یافتنی نیست و شاید از همه مهمتر آنکه منبع همیشه فیاض، پویا و متکامل برای قدرت است. بدین ترتیب در اندیشه سقراط میان دانش و قدرت پیوند برقرار شده و اصلاح قدرت از راه دانش میسر می‌گردد. همچنین اندیشه سیاسی افلاطون با هدف اصلاح جامعه فاسد و غوغا سالار معطوف به قدرت است و نظریه مثل وی نیز به منظور ساخت جامعه‌ای باثبات و با فضیلت است.

ارسطو نیز آشکارا به سخت بودن پاسخگویی به پرسش قدرت اذغان می‌کند اما در نهایت با شیوه‌ای خاص که در واقع تلفیقی از شیوه‌های هنجاری و شیوه‌های ابزاری است. قدرت را برترین فضیلت می‌شناسد اما علت فضیلت آن این است که به انسان برای اجرای بخش اعظم بهترین و ارجمندترین کارها یاری می‌دهد.... به نحوی که اگر قدرت نباشد فضیلت جاری نخواهد شد.

گفتار دوم: مفهوم قدرت در دوران میانه

قدرت در قرون میانه با گذر از حاکمیت و اعتبار کلیسا به سیاست بیشتر نزدیک شد. از طریق اندیشه های آگوستین، ثنویت فلسفی دین معنوی به، ثنویت قدرت در علم سیاست تبدیل شد. قدرت در دیدگاه او با توجه به کتاب «شهر خدا» با «حاکمیت» مترادف آمده است و معنای آن در تحلیل نهایی همانا «برترین اداره کننده امور» است که در عالم الوهیت و شهر خدا از برگزیدگان و پاکان فراهم شده و در شهر زمینی نمایندگان جامعه آسمانی در زمین (کلیسا) بر جامعه زمینی حاکم و قدرت زمینی را در حد فاصل ازلی و ابدی شهر خدا با شهر زمینی نسبت به مرکز نیکی ها یعنی شهر خدا نزدیکتر گردانند و آدمیان را جهت ورود به این مکان مقدس آماده سازند

پس از آگوستین، سنت توماس آکوئیناس، بلند پایه ترین متفکر قرون وسطی است که تأثیر عمیقی بر کلیسا و رابطه قدرت و دیانت نهاد. آکوئیناس در کتاب خداشناسی آنجا که به مسأله حکومت میپردازد، خود را با معضل این گفته سن پل مواجه میبند که «تمام قدرتها به خداوند تعلق دارد». او معتقد است که خداوند تنها خواستار آن است که حکومتی تشکیل شود ولی نوع حکومت به اختیار مردم گذارده شده است. وی حق وضع قانون را به عامه مردم یا نماینده مردم متعلق میداند و چون طرفدار سلطنت است، رضایت مردم را ضامن سلامت حکومت دانسته و میگوید سلطنت نیز باید انتخابی باشد. آکوئیناس معتقد است دو نوع سلطان جابر وجود دارد یکی جابری که قدرت را غصب میکند و دیگری جابری که به قدرت رسیدنش صورت مشروع دارد ولی بعداً از قدرت خود سوء استفاده میکند. او همچنین با تفکیک حوزه های کلیسا و دولت، اولی را عهده دار هدایت روانها و دومی را مسئول اداره کالبدها میخواند که هیچ یک نباید به قلمرو دیگری تجاوز نماید. تنها در صورت اختلاف میان این دو پاپ میتواند به رسیدگی و اعلام نظر بپردازد. زیرا وی در رأس هر دو قدرت قرار دارد.

در هر حال، تفکر غالب در باب قدرت و منشأ آن در قرون وسطی معطوف به «الهیات قدرت» بوده که دارای قداست است. حتی اگر توسط شاهان اعمال گردد اما در عین حال وسیله ای جهت تحقق عدالت و اجرای فرامین الهی است، از اینرو می بایست از منزلت خاصی برخوردار باشد. قدرت با استوار شدن برجایگاه حاکمیت از مرزهای محدود زمینی فراتر رفته، با اتصال به شهر خدا گستره خود را بر همه جا گسترش میدهد و جهانی میشود. شاید همین مقوله اتصال به الهیات مانع از کنکاش بیشتر پیرامون قدرت در دوره قداست شد (Saremi, Rezaei & Torabi, ۲۰۲۰, p. ۱۰۶-۱۰۸).

گفتار سوم: مفهوم قدرت در عصر مدرن

در عصر جدید، مفهوم «قدرت» به یکی از اساسی ترین موضوعات علوم سیاسی و اجتماعی تبدیل شد. علم سیاست، قدرت سیاسی را عاملی مؤثر در ایجاد تغییرات اجتماعی می داند، در حالی که جامعه شناسی سیاسی آن را نتیجه

ساختارهای اجتماعی و روابط موجود در جامعه بررسی می‌کرد. با گسترش مطالعات علمی، قدرت تعاریف گوناگون و پیچیده‌تری پیدا کرد و اندیشمندان تلاش کردند ابعاد مختلف آن را توضیح دهند.

جامعه‌شناسان غربی، قدرت را عاملی مهم در تحلیل جنبش‌های اجتماعی و روابط انسانی دانستند؛ اما ابهام در تعریف و کاربرد آن، همواره یکی از مشکلات اساسی در مطالعه علمی قدرت بوده است. بورلاتسکی معتقد است برخی تعاریف جامعه‌شناسان یا بیش از حد تجربی بوده‌اند و جنبه فلسفی قدرت را نادیده گرفته‌اند، یا قدرت را تنها به یک مفهوم محدود جامعه‌شناختی کاهش داده‌اند.

برتراند راسل قدرت را «ایجاد آثار مورد نظر» تعریف می‌کند و آن را از طریق سه شیوه اعمال می‌داند: استفاده از نیروهای مادی مستقیم، پاداش و کیفر، و تأثیرگذاری بر افکار و عقاید افراد. از نظر او، قدرت یکی از عوامل اساسی ایجاد نظم اجتماعی است و انسان‌ها برای دستیابی به اهداف خود به آن نیاز دارند.

ماکس وبر قدرت را با مفهوم سلطه پیوند می‌دهد و معتقد است قدرت عبارت است از امکان تحقق اراده یک فرد یا گروه حتی در برابر مقاومت دیگران. از نظر او، سیاست بر رابطه فرمان‌دهی و فرمان‌برداری استوار است. رابرت دال نیز قدرت را توانایی کنترل رفتار دیگران می‌داند و معتقد است یک فرد یا گروه زمانی دارای قدرت است که بتواند دیگری را به انجام کاری وادار کند که در شرایط عادی انجام نمی‌داد.

دال با نظریه چندگانگی قدرت در برابر نظریه نخبه‌گرایی قرار می‌گیرد. او معتقد است در جوامع دموکراتیک، قدرت میان گروه‌های مختلف اجتماعی تقسیم شده و هیچ گروهی به تنهایی کنترل کامل جامعه را در اختیار ندارد. در مقابل، نظریه نخبه‌گرایی باور دارد که قدرت عمدتاً در دست گروه کوچکی از نخبگان متمرکز است.

هانا آرنت برداشت متفاوتی از قدرت ارائه می‌دهد. از نظر او، قدرت ویژگی فردی نیست، بلکه متعلق به گروه‌ها و جوامعی است که با همکاری و عمل مشترک شکل می‌گیرند. بنابراین، قدرت بدون وجود اجتماع و همکاری انسان‌ها معنا ندارد و نباید تنها به رابطه سلطه و فرمان‌برداری محدود شود.

تالکوت پارسنز نیز قدرت را نه ویژگی شخصی، بلکه نتیجه نقش‌ها و ساختارهای اجتماعی می‌داند. از نظر او، جایگاه اجتماعی افراد و نقش آنان در نظام اجتماعی، میزان قدرت آن‌ها را تعیین می‌کند. نیکولاس پولانزاس نیز قدرت را با ساختارهای اجتماعی و مبارزه طبقاتی مرتبط می‌داند و معتقد است قدرت توانایی یک طبقه اجتماعی برای تحقق منافع خود است.

گئورگ زیمل قدرت را نوعی رابطه متقابل اجتماعی می‌داند و معتقد است قدرت می‌تواند هم از ویژگی‌های فردی و هم از نهادهای اجتماعی مانند دولت، خانواده، مدرسه و سازمان‌ها سرچشمه بگیرد. گرهارت لسکی نیز قدرت را

توانایی تحمیل اراده بر دیگران می‌داند، اما تأکید می‌کند که حکومت‌ها برای حفظ قدرت تنها به زور متکی نیستند، بلکه از قانون، رضایت و سازمان نیز استفاده می‌کنند.

میشل فوکو دیدگاه جدیدی درباره قدرت ارائه کرد. از نظر او، قدرت فقط در دولت و ساختارهای رسمی سیاسی وجود ندارد، بلکه در شبکه‌های اجتماعی، دانش، نهادها و شیوه‌های نظارت نیز جریان دارد. فوکو معتقد است قدرت علاوه بر سرکوب، نقش تولیدکننده نیز دارد و می‌تواند رفتار، هویت و اندیشه انسان‌ها را شکل دهد. رابطه قدرت و دانش در نظریه او جایگاه مهمی دارد.

جان کنت گالبرایت قدرت را توانایی ایجاد اطاعت برای رسیدن به اهداف می‌داند و معتقد است در جوامع جدید، قدرت همیشه آشکار نیست، بلکه گاهی به شکل پنهان اعمال می‌شود. او ابزارهای قدرت را به سه نوع تقسیم می‌کند: قدرت تنبیهی، قدرت تشویقی و قدرت اقناعی. همچنین سه منبع اصلی قدرت را شخصیت، مالکیت و سازمان معرفی می‌کند.

ریمون آرون نیز قدرت را مفهومی پیچیده و حساس می‌داند که در روابط اجتماعی و سیاسی نقش اساسی دارد. او معتقد است قدرت می‌تواند به دلیل احتمال سوءاستفاده، خطرناک باشد؛ اما در عین حال، بخش جدایی‌ناپذیر روابط انسانی و سیاسی است. از دیدگاه او، افراد در جامعه همواره در روابط مختلف، گاهی فرمان‌دهنده و گاهی فرمان‌بردار هستند (مطهرنیا، ۱۳۷۸، ص ۴۰-۵۵).

دوره	مفهوم قدرت
دوران کلاسیک	قدرت با دانش، حکمت، عدالت و فضیلت مرتبط بود. سقراط اصلاح قدرت را از راه دانش می‌دانست، افلاطون بر عدالت و اصلاح جامعه تأکید داشت و ارسطو قدرت را برای تحقق فضیلت مهم می‌دانست.
دوران میانه	قدرت با الهیات، حاکمیت و اراده الهی پیوند داشت. آگوستین قدرت را با حاکمیت مرتبط دانست و آکوئیناس درباره رابطه خدا، حکومت، مردم و تفکیک کلیسا و دولت بحث کرد.
عصر مدرن	قدرت به موضوع مهم علوم سیاسی و اجتماعی تبدیل شد. اندیشمندان آن را از جنبه‌هایی مانند کنترل رفتار، روابط اجتماعی، ساختارهای جامعه، دانش، نهادها و شبکه‌های قدرت بررسی کردند.

یافته‌های تحقیق

منبع: تنظیم و تلخیص از: مطهرنیا (۱۳۷۸): Saremi, Rezaei & Torabi (۲۰۲۰)

مبحث دوم: قدرت در تئوریهای روابط بین الملل

تئوری های روابط بین الملل در جهت تشریح فرایندهای موجود در وضعیت نظام بین الملل تولد یافته اند. به طور خلاصه میتوان در زمینه ی تئوری پردازی در روابط بین الملل به دو دسته تئوری اشاره نمود:

تئوری های دسته ی نخست به مسائل نظری و محتوایی مربوط به روابط بین الملل می پردازند و به عبارت دیگر در مورد ساختار و پویایی نظام بین الملل نظریه پردازی میکنند. از مطرح ترین تئوریهای این دسته میتوان به تئوری های: رئالیسم، لیبرالیسم، نئورئالیسم، نئولیبرالیسم اشاره نمود. اما تئوریهای دسته ی دوم به مباحثی با عنوان مباحث فرانظری می پردازند. مهم ترین تئوریهای ظهور یافته در این گروه را میتوان نظریه های انتقادی، فمینیستی، پست مدرن و سازه انگاری دانست.

مباحث فرانظری زمینه ها و بنیانهای شکل گیری نظریه ها را تشریح می نمایند که شامل سه بخش عمده ۱. معرفت شناسی ۲. هستی شناسی ۳. روش شناسی میباشد. در ادامه مفهوم قدرت در دو قالب کلی در میان نظریات دسته اول و دسته دوم بررسی می شود.

گفتار اول: مفهوم قدرت در نظریات دسته اول

قدرت در نظریه های مختلف، با توجه به مبانی فکری هر مکتب، تفسیرهای متفاوتی دارد. هر یک از این دیدگاه ها نقش و جایگاه قدرت را از زاویه ای خاص بررسی کرده اند. در این بخش، مفهوم قدرت از دیدگاه دو مکتب مهم؛ یعنی رئالیسم و لیبرالیسم، به صورت مختصر بیان می شود:

جزء اول: مفهوم قدرت در نظریه رئالیسم

نظریه های رئالیستی به صورت مکتب اندیشه ی سیاست قدرت یاد میشود. در نگاه رئالیست ها باید منافع ملی تأمین شود و این منافع ملی بدون قدرت امکان پذیر نیست. قدرت ایجاد امنیت می کند. اصولاً عناصر نظریه رئالیسم با قدرت پیوند عمیقی دارد: حفظ قدرت، نمایش قدرت و استراتژی افزایش قدرت همه از مباحث مطرح شده بنیادی در اندیشه رئالیسم محسوب میگردد. توصیه رئالیست ها برای تأمین امنیت، افزایش قدرت است و قدرت نظامی مولفه اساسی در تأمین امنیت محسوب می شود.

در نظریه واقعگرایی دولتهای ملی بازیگران اصلی در یک نظام «دولت محور» هستند، سیاست داخلی را می توان به وضوح از سیاست خارجی تفکیک کرد، سیاست بین الملل کشمکش بر سر قدرت در یک محیط فاقد مرجع فائقه ی مرکزی است، در یک نظام بین المللی غیر متمرکز مرکب از دولتهایی که از برابری حقوق با حاکمیت برخوردارند، میان دولت های ملی از حیث توانایی هایشان مراتبی به صورت قدرتهای بزرگ تر و دولتهای کوچک تر وجود دارد.

در بینش واقعگرا از سیاست، قدرت و منافع ملی دو عنصر محوری به حساب می آیند از این دیدگاه بازیگر خردمند کسی است که پیوسته در جهت ارتقای منافع خود باشد. طیف مفهومی این منافع گسترده است و هم شامل عوامل مادی می گردد و هم معنوی، به عبارت دیگر هم حراست از قلمرو و هم حفظ شئون و حیثیت و حریم ارزش ها از ملزومات آن است. در اینجا قدرت و منافع در عرض یکدیگر قرار میگیرند و رفتار عقلایی آن است که هم زمان و پیوسته در جهت ارتقای آن ها باشد. برای واقعگرا عمل سیاسی متکی به جزم و احتیاط و متأثر از شناخت واقع بینانه محیط ملی و بین المللی است.

در نظریه واقعگرا این مفهوم توانایی ها با قدرت با حجم نیروی نظامی به معنای صریح کلمه مترادف نبوده یا به ندرت مترادف است. واقعگرایان میگویند قدرت پدیده ای چند بعدی است که دارای هر دو مولفه ی نظامی و غیر نظامی می باشد. نظریه پردازان واقعگرا چارچوبهایی برای دسته بندی عناصر قدرت ملی تدوین کرده اند. این گونه توانایی ها نه تنها نیروهای نظامی بلکه سطح تکنولوژی، جمعیت منابع طبیعی، عوامل جغرافیایی، شکل حکومت، رهبری سیاسی، استراتژی و ایدئولوژی را نیز در بر میگیرند به طور خلاصه قدرت مرکب از عوامل کیفی و کمی است. قدرت یکی از واژه هایی است که به کرات در بررسی های علم سیاست به ویژه در روابط بین الملل به کار برده می شود.

فقدان نهادها و رویه های کارآمد برای حل منازعات در سطح بین المللی که قابل مقایسه با نهادها و رویه های موجود در اغلب نظامهای سیاسی داخلی باشد عنصر قدرت را در این سطح بارزتر از سطح ملی می سازد.

بنا به نظریه نیکولاس اسپایکمن «زندگی متمدن تماماً در نهایت بر قدرت استوار است» قدرت توانایی حرکت دادن فردی یا جمعی انسانها در جهت مطلوب از طریق «افناع تطمیع، بده بستان، یا اجبار است» هانس مورگنتا حتی سیاست بین الملل و در واقع کل سیاست را به صورت «مبارزه برای قدرت» تعریف می کرد.

مورگنتا اعتقاد داشت که قدرت عبارت است از «کنترل انسان بر افکار و اعمال دیگر انسان ها» روبرت اشتروس هویه می گفت «جستجوی قدرت» بر سیاست بین الملل «استیلا دارد».

جان برتون که خود آشکار را از شارحین مکتب واقعگرایی سیاسی یا سیاست واقعگرایانه است معتقد است و در تمامی تفکراتی که پیرامون روابط بین الملل صورت گرفته احتمالاً هیچ عامل مشترکی عمده تر از فرض وابسته بودن موجودیت دولت ها به قدرت و تحصیل اهداف خودشان با اتکاء به قدرت وجود ندارد و بنابر این مهار و مدیریت قدرت معضل اصلی است که باید حل کرد.

کی. جی هالستی نیز ضمن تلقی قدرت به عنوان یک رابطه ی تاثیرگذار و اعمال نفوذ معتقد است که قدرت مفهومی چند بعدی مرکب از این اجزاء است ۱- اقداماتی که یک بازیگر از طریق آنها بر بازیگر دیگر اعمال نفوذ می کند، ۲- توانایی هایی که بدین منظور به کار گرفته میشوند و ۳- واکنش مطلوب (اعمال کننده ی نفوذ)

به طور خلاصه هالستی «قدرت را به عنوان توانایی کلی یک دولت برای کنترل رفتار دیگر دولت های» تعریف می کند. دیگر نظریه پردازان رئالیسم نیز با چارچوب فکری مشابه قدرت را تعریف و تحلیل نموده اند (Saremi, Rezaei, ۱۰۳-۱۰۴, p. ۲۰۲۰, & Torabi).

جزء دوم: مفهوم قدرت در دیدگاه لیبرالیسم

پس از جنگ جهانی اول، لیبرالیسم جایگاه برجسته‌ای پیدا کرد و بر تثبیت و گسترش صلح، همچنین از بین بردن جنگ و پیامدهای آن تأکید نمود. به طور کلی، مکاتب و اندیشمندان لیبرال باور داشتند که جنگ، فقر و نابسامانی‌ها می‌تواند از طریق ایجاد سازمان‌های بین‌المللی پایان یابد. تحت تأثیر این اندیشه‌ها، جامعه ملل در سال ۱۹۲۰ با هدف پایان دادن به جنگ و ایجاد صلح پایدار تأسیس گردید.

با وجود تفاوت‌های موجود میان دیدگاه‌ها و نظریه‌های مختلف لیبرالیسم در روابط بین‌الملل، این نظریات در مجموع دارای چندین فرض اساسی مشترک هستند. یکی از این فرض‌ها، باور به سرشت پاک و خیرخواهانه انسان است. لیبرال‌ها معتقدند که دولت‌ها می‌توانند نه تنها در راستای منافع خود، بلکه در جهت منافع بشریت و جهان نیز عمل کنند. همچنین آنان باور دارند که اگرچه دولت بازیگر اصلی در نظام بین‌الملل است، اما تنها بازیگر موجود نیست؛ بلکه در کنار دولت، بازیگران دیگری مانند افراد، سازمان‌های بین‌المللی و شرکت‌های چندملیتی نیز نقش مهمی در سیاست بین‌الملل ایفا می‌کنند.

از دیدگاه مکتب لیبرالیسم، ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل، برخلاف ادعای رئالیست‌ها، به صورت ذاتی باعث جنگ‌ها و درگیری‌های دائمی میان دولت‌ها نمی‌شود. بلکه لیبرال‌ها معتقدند دولت‌ها تلاش می‌کنند برای جلوگیری از پیامدهای منفی بی‌نظمی و هرج و مرج، با یکدیگر همکاری کنند. در عین حال، رفتار دولت‌ها تا حد زیادی تحت تأثیر قوانین، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی قرار دارد؛ نهادهایی که توانایی جلوگیری و پایان دادن به جنگ و بی‌ثباتی را دارند.

در رابطه با مفهوم قدرت، مکتب لیبرالیسم و اندیشمندان آن معتقدند که انباشت مداوم قدرت نظامی، همان‌گونه که رئالیست‌ها تأکید می‌کنند، تنها راه تأمین امنیت دولت‌ها نیست. از دیدگاه آنان، دولت‌ها روش‌های مناسب‌تری برای تأمین امنیت خود در اختیار دارند. هرچند تمام عوامل قدرت اهمیت دارند، اما قدرت اقتصادی نقش مهم‌تر و ملموس‌تری ایفا می‌کند.

به طور خلاصه می‌توان گفت که در حالی که رئالیسم و اندیشمندان آن اهمیت زیادی به قدرت و منافع می‌دهند و سیاست را عمدتاً بر اساس قدرت و منافع تحلیل می‌کنند، لیبرالیسم و اندیشمندان آن بر اصول اساسی دیگری مانند اخلاق، حقوق بشر، ارزش‌ها و هنجارها در روابط بین‌الملل تأکید دارند (Mahmood, R. M, ۲۰۲۵, p۳۹).

گفتار دوم: مفهوم قدرت در نظریات دسته دوم

در میان نظریات دسته دوم یکی از مهمترین آنها، مکتب انتقادی است. لذا در این متن قدرت در نظریه انتقادی مورد بررسی قرار می گیرد.

جزء اول: مفهوم قدرت در دیدگاه مکتب انتقادی

قدرت در نگاه نظریات پست مدرن نیز محل بحث است. در این نگرش قدرت محصول گفتمان فرض شده و به این وسیله در تقاطع بین مرزهای اندیشه واقعیت و ایده آلیسم، رئالیسم معبری گشوده میشود.

با بررسی نظرات مکتب انتقادی میتوان شباهتهای بسیاری در کار آنان و تلقی سه بعدی و بنیادین از قدرت در کار لوکس یافت. مهترین وجه اشتراک انتقادی ها با لوکس این هست که هر دو اگرچه فرد را دارای خرد مستقل می بینند اما معتقدند که مردم مطابق با الگوی فرد عقلانی رفتار نمی کنند در عین حال این الگو را به طور کامل عقلانی رفتار کردن فرد به عنوان کمال مطلوب نگه داشته و آن را به عنوان مبنایی برای نقد رفتار افراد یا گروههای خاص و حتی ، تا حدودی کلی تر سازمان فعلی جامعه به کار میگیرد. در حقیقت اینجا عملکرد حقیقی قدرت را می توان از طریق دو کمال مطلوب ذهنی در نظر آورد. اولاً کمال مطلوب خود مختاری فردی و در ثانیاً کمال مطلوب جامعه مدنی که چنین خود مختاری را می توان در آن یافت.

مارکوزه در کتاب انسان تک ساحتی مدعی است که جوامع پیشرفته صنعتی آزادی را به ابزار قدرتمند سلطه تبدیل کرده اند. به عبارت دیگر انتخابهای آزاد اعضا منفرد این جوامع در خدمت تثبیت مجموعه ای از روابط قدرت است. که منافع سلطه گران را افزایش میدهد. بر اساس دیدگاه مارکوزه ما بر اساس افکار و امیالی که از بیرون و حتی شاید به صورت آشکار از طریق تبلیغات و قریب رسانه ها بر ما تحمیل شده اند به صورت آزادانه عمل می کنیم. او خانه را اولین فضا برای شرطی شدن و شکل گیری آگاهی و نا خود آگاه فرد جدای از باور و رفتار عمومی می داند.

اما مسئله اساسی این است که شرایط تحقق آن کمال مطلوب خود مختاری مورد نظر مارکوزه که مبنا و معیار ارزیابی او از قدرت است چیست؟ سنت انتقادی اولیه عملیات باور و شهرت لاک را زمینه ساز مبادی نقد مستقل اخلاقی از قدرت سیاسی می بیند. اما تحلیل مارکسیستی از جامعه مدنی به عنوان اینکه توسط نیروهای اجتماعی شکل گرفته بیانگر این بود که هر گونه نقد اخلاقی از منافع طبقه حاکم مستقل نیست. در نتیجه مارکوزه به این نتیجه می رسد که تنها امید برای شکل گیری جامعه ای عقلانی که متشکل از افراد افراد مستقل باشد، (موکول به بیرونی ها و مطرودان است). یعنی کسانی که منافع پیوستن به سیستم کلی سلطه را کسب نکرده باشند.

کاکس به عنوان اولین نظریه پردازی که رویکرد انتقادی را وارد روابط بین الملل کرد همواره بر عوامل و امکانات برای تغییر در نظم موجود توجه داشته است. او با اعتقاد به اینکه نظم موجود طبیعی نیست بلکه تاریخی است، بر این

باور است که در صورت مهیا شدن شرایط خاص این نظم ناعادلانه متحول خواهد شد. یکی دیگر از مسایل مورد توجه نظریه انتقادی هژمونی بین المللی است. منظور از این اصطلاح این است که قدرت طبقات مسلط صرفاً ناشی از اجبار نیست، بلکه مبتنی بر رضایت نیز هست چرا که آنها را قادر می سازد انگاره هایی را که تامین کننده منافع خاص است به امری عمومی و مورد قبول همگان تبدیل کند. از دید کاکس هژمون بین المللی ریشه در هژمون داخلی دارد یعنی طبقات اجتماعی مسلط به آن شکل دادند. سپس این هژمون بسط یافته و بر کشورهای پیرامونی تاثیر گذاشته کشورهای پیرامونی نیز الگوهای اقتصادی فرهنگی فناورانه را از این کشور برگرفتند بدون آنکه مدل سیاسی آن را بگیرند. از دیگر مسایل مورد توجه نظریه انتقادی این است که دربابد چرا و چگونه دولتها به عنوان کانون اصلی وفاداری و به عنوان یک نظام سرزمینی که دیگران را از شمول خود حذف میکند شکل گرفته و تا چه حد امکان تحول در آن است. لینکلتر میگوید با فهم این مطلب و بسط آن میتوان چگونگی ساخته شدن نظم موجود بین المللی هویت ها و الویت ها و منافع را فهمید (Saremi, Rezaei & Torabi, ۲۰۲۰, p ۱۰۵-۱۰۶).

مبحث سوم: تعاریف قدرت

اندیشمندان مختلف، مفهوم قدرت را از دیدگاه های متفاوت تعریف و تحلیل کرده اند. هر یک با توجه به مبانی فکری خود، ابعاد و ویژگی های خاصی از قدرت را مورد توجه قرار داده اند. در این گفتار، دیدگاه برتراند راسل، ماکس وبر و برخی دیگر از نظریه پردازان درباره مفهوم قدرت به صورت مختصر بررسی می شود

گفتار اول: برتراند راسل

در تفسیر راسل از قدرت: قدرت را میتوان به معنای پدید آوردن آثار مطلوب تعریف کرد. به این ترتیب قدرت مفهومی است کمی اگر دو فرد را که دارای خواستهای مشابه باشند در نظر بگیریم، هرگاه یکی از آنها بر همه خواست آن دیگری دست یابد به اضافه خواستهای دیگر این شخص از آن دیگری بیشتر قدرت دارد ولی هرگاه دو نفر آدمی داشته باشیم که یکی از آنها می تواند بر یک دسته خواست دست یابد و دیگری بر دسته دیگر هیچ راه دقیقی برای اندازه گیری قدرت آن در وجود ندارد. مثلاً اگر دو نقاش داشته باشیم که هر دو میخواهند تابلوهای خوب بکشند و ثروتمند شوند، اما یکی از آن دو در کشیدن تابلوهای خوب موفق می شود و دیگری در اندوختن ثروت هیچ راهی وجود ندارد که ببینیم کدامیک بیشتر قدرت دارند. با این حال به آسانی می توان گفت که به طور تقریبی فلان بیش از بهمان قدرت دارد.

راسل بررسی و تحلیل خود درباره قدرت را به عنوان پژوهش در هسته و ریشه علوم اجتماعی مطرح می کند و مقوله قدرت در علوم اجتماعی را متناظر با انرژی در علوم فیزیکی می داند. از نظر وی فهم درست علوم اجتماعی و دست یابی به قانونمندی مطلوب درباره جامعه و روند تطور آن در گرو فهم و تبیین صحیح قدرت است.

راسل میان علوم اجتماعی و فیزیک تناظری مستقیم برقرار میکند. در فیزیک ماده بیجان به خودی خود و بدون بهره گیری از مفاهیم انتزاعی در ماده نظیر انرژی، منشأ فهم و تبیین واقع نما از نظام مادی عالم نبوده است. تاریخ قبل از رنسانس مغرب زمین، شاهد رواج تفاسیر کیفی غیر مرتبط با عینیت ماده نظیر تفسیر «طبعی» و «قصری» درباره تغییر و تحول و حرکت در ماده بود و به همین دلیل علم فیزیک در آن دوران در رکود و ناکارآمدی بسر می برد. اما فیزیک دقیقاً از زمانی به صورت علمی تبیین گر، پیشگویی کننده و فرآیندنگر درآمد که مفهوم انرژی از روند تغییر و تبدیل ماده انتزاع شد و از آن پس، این تغییرات و حرکت ها، در قالب تغییر صورت های انرژی به یکدیگر و در اندازه های قابل تعیین تفسیر شدند. بدین ترتیب، موجودات مادی که از دیدگاه فلسفی هر یک نشانگر جنس، نوع و فصل مخصوص به خود بودند، از دیدگاه علم فیزیک، در کنش و واکنش خود مبدل به جریان واحدی میشدند که تمامی صورت های حرکت ماده را در یک تفسیر جامع ارائه میداد و، آن معادله تغییر ماده به انرژی و بالعکس بود؛ معادله ای که علاوه بر تفسیر جامع تمامی صورتهای ماده ویژگی بسیار مهم دیگرش کمیت گذاری دقیق نسبت به اجزاء مختلف ماده و انرژی بود.

بنابراین در تبیین مقولات اجتماعی نظیر ماهیت قدرت نیز میتوان امیدوار بود که با بکار بردن همین روش تجربه شده در فیزیک از نیوتن تا انیشتین، تبیین کیفی و کمی ماهیت قدرت امکانپذیر گردد. البته کتاب مشهور راسل درباره قدرت، نتوانست این آرزوی وی را محقق کند، چنانکه در نقد تعریف وی از قدرت خواهیم آورد.

بر اساس همین امید بود که راسل تمام همت خود در پژوهش علوم اجتماعی را معطوف به تبیین «قدرت» نمود و کوشید به تحلیلی عام و همه جانبه درباره قدرت دست یابد:

قوانین علم حرکات جامعه قوانینی هستند که فقط بر حسب قدرت قابل تبیین اند، نه بر حسب این یا آن شکل از قدرت... قدرت مانند انرژی باید مدام در حال تبدیل از یک صورت به صورت دیگر در نظر گرفته شود و وظیفه علوم اجتماعی این است که قوانین این تبدلات را جستجو کند. کوشش برای مجزا کردن یکی از اشکال قدرت و مخصوصاً در زمان ما شکل اقتصادی آن، باعث اشتباهاتی شده است و میشود که نتایج عملی بسیار مهمی در پی دارند.

گفتار دوم: ماکس وبر

قدرت: «امکان تحمیل اراده خود بر رفتار افراد دیگر» ماکس وبر قدرت را از دیدگاه جامعه شناختی بررسی می کند، نه از منظر فلسفی. از نظر او، قدرت تنها در روابط اجتماعی انسان ها معنا دارد و به قدرت فردی یا قدرت موجودات غیر انسانی مربوط نمی شود. بنابراین، تحلیل وی بیشتر بر قدرت اجتماعی و سیاسی متمرکز است. وبر قدرت را «امکان اعمال اراده یک فرد یا گروه در یک رابطه اجتماعی، حتی در برابر مقاومت دیگران» تعریف می کند. بر اساس این دیدگاه، قدرت بر دو عنصر اصلی اراده و مقاومت استوار است؛ ازاین رو، او قدرت را غالباً با مفهوم سلطه مرتبط

می‌داند و آن را در قالب رابطه فرمان‌دهنده و فرمان‌بردار تبیین می‌کند. هرچند وبر به منابع و عوامل ایجاد قدرت کمتر توجه دارد، اما تأکید او بر «امکان اعمال اراده» نشان می‌دهد که قدرت تنها به اعمال بالفعل محدود نیست، بلکه آمادگی و توانایی اعمال نفوذ را نیز دربر می‌گیرد. به همین دلیل، تعریف او علاوه بر توصیف وضعیت موجود، قابلیت پیش‌بینی شکل‌گیری قدرت در آینده را نیز دارد.

در مجموع، وبر قدرت را پدیده‌ای انسانی و اجتماعی می‌داند که با تحقق اراده در رفتار اجتماعی شکل می‌گیرد و در نهایت به مفاهیمی مانند سلطه، آمریت، اطاعت و تسلیم منتهی می‌شود (نبوی، ۱۳۷۹، ص ۴۳)

گفتار سوم: سایر تعاریف قدرت

گرین: «قدرت به طور ساده حد توانایی کنترل دیگران است به طوری که عملی را که از آنها خواسته شده است، انجام دهند.»

دال: «قدرت رابطه‌ای میان بازیگرانی است که در آن بازیگری دیگر بازیگران را به عملی وا می‌دارد که در غیر این صورت آن عمل را انجام نمی‌دادند.»

لاسول: «قدرت مشارکت در تصمیم‌گیری و رابطه‌ای میان‌فردی است.»

مورگنتا: «منظور از قدرت سیاسی اشاره به وجود کنترل در روابط متقابل دارندگان اقتدار عمومی و میان اقتدار عمومی و عامه مردم است و تعریفی دیگر از او توانایی انسان بر ذهنها و اعمال دیگران قدرت است.»

هربرت گلدهامر و ادوارد شیلد: «قدرت توانایی تأثیر گذاردن بر رفتار دیگران بنابه هدفهای یک شخص است.»

شوارزنبرگر: «قدرت توانایی تحمیل اراده مان است بر دیگران به اتکای ضمانت اجرای مؤثر در صورت عدم قبول»

مک‌آیور: «منظور از داشتن قدرت توانایی تمرکز تنظیم یا هدایت رفتار اشخاص یا کارهاست.»

از تعریفهای بالا سه اندیشه در مفهوم قدرت می‌یابیم

۱. قدرت توانایی تحمیل اراده است به رغم مقاومت دیگران.

۲. قدرت رابطه دارندگان اقتدار و تابعان آن است.

۳. قدرت مشارکت در تصمیم‌گیری است (عالم، ۱۳۹۱، ۸۹).

نظریه	مفهوم قدرت
رنالیسم	قدرت و منافع ملی اساس سیاست بین الملل است و شامل عوامل نظامی و غیرنظامی می باشد.
لیبرالیسم	قدرت تنها نظامی نیست؛ بلکه اقتصاد، همکاری و نهادهای بین المللی نیز اهمیت دارد.
نظریه انتقادی	قدرت با ساختارهای اجتماعی، هژمونی و گفتمان ارتباط دارد
برتراند راسل	قدرت توانایی ایجاد آثار مطلوب است.
ماکس وبر	قدرت امکان اعمال اراده خود بر رفتار دیگران حتی در برابر مقاومت است.
سایر تعاریف	قدرت توانایی کنترل، تأثیرگذاری و تحمیل اراده بر دیگران است.

یافته های تحقیق

مبحث چهارم: تأثیر جهانی شدن سیاست بر قدرت

جهانی شدن و انقلاب اطلاعات و ارتباطات، اهمیت شبکه ها را افزایش داده و مفهوم قدرت را دگرگون کرده اند. در عصر اطلاعات، دانش، اطلاعات و کنترل شبکه های ارتباطی از مهم ترین منابع قدرت به شمار می روند و مرکزیت در این شبکه ها می تواند قدرت آفرین باشد. همچنین، پیشرفت فناوری موجب تحول در فرآیندهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی شده و سرعت تعاملات و تغییرات نهادی را افزایش داده است. در این شرایط، موفقیت کشورها و بازیگران مختلف بیش از گذشته به مدیریت شبکه ها، توان سازمانی، هوش محیطی و بهره گیری از اشکال نوین قدرت وابسته است. هرچند اقتصاد، منابع طبیعی و قدرت نظامی همچنان اهمیت دارند، اما توانایی سازمانی و واکنش سریع به تحولات به یکی از مهم ترین منابع قدرت تبدیل شده است. به طور کلی، جهانی شدن موجب انتقال و پراکندگی قدرت میان کشورها و بازیگران غیردولتی شده و مفهوم قدرت را دستخوش تحول کرده است.

گفتار اول: پراکندگی قدرت

در عصر جهانی شدن قدرت به تدریج از انحصار دولت و نهادهای رسمی خارج شده و در اختیار شرکتهای ملی و فراملی و سایر نهادهای غیر حکومتی نیز قرار می گیرد. در این زمینه می توان به ایالات متحده آمریکا اشاره کرد که در آن قدرت سیاسی به طور روزافزونی از ساختارهای رسمی سیاست به دست مردم عادی و رسانه ها افتاده است که به طریق الکترونیکی به یکدیگر مرتبط اند پراکندگی یا عدم تمرکز قدرت مورد توجه اندیشمندان پست مدرنی چون میشل فوکو نیز قرار دارد فوکو از ذره گونه شدن قدرت در عصر پست مدرن سخن میگوید بدین معنا که مرکزیت

قدرت از میان رفته و قدرت جنبه فردی پیدا می کند. یکی دیگر از جنبه های پراکندگی قدرت شورش های نژادی و قوم پرستانه است که مبین تمرکز زدایی از قدرت است. در این زمینه می توان به فروپاشی اتحاد شوروی اشاره کرد که نشان دهنده از بین رفتن قدرت فوق العاده متمرکز و پدید آمدن جمهوری های کوچک و در نتیجه پراکندگی قدرت می باشد. بدین ترتیب در عصر حاضر ابزارهای سنتی قدرت عموماً در رویارویی با مسائل جدید جهانی کارایی پیشین را ندارند و در ترکیب با عناصر جدید و سایر ابعاد قدرت می توانند اثر گذار باشند.

گفتار دوم: چهره جدید قدرت

در ارتباط با قدرت چیزی وجود دارد که گاه از آن با عنوان «چهره دوم قدرت» یاد می شود. این بعد دیگر قدرت را میتوان «قدرت غیر مستقیم» یا «رفتار جذب کننده قدرت» نامید. این قدرت میتواند بر مبنای گیرایی ایده های یک کشور یا توانایی آن در تنظیم دستور کار سیاست جهان به گونه ای باشد که در ترجیحات دیگر کشورها اثر گذاشته و آنها را شکل دهد. توانایی در تأثیر گذاری بر آنچه دیگر دولتها طلب می کنند، معمولاً با منابع غیر ملموس قدرت همچون فرهنگ، ایدئولوژی و نهادها همراه است قدرت جذب کننده به همان اندازه قدرت اجباری اهمیت دارد. در صورتی که یک کشور کاری کند که قدرتش در چشم دیگران مشروع جلوه نماید در مسیر پیگیری خواسته ایش با ایستادگی کمتری رو به رو خواهد شد و در این حالت به بهره گیری از قدرت اجبار آمیز یا قدرت سخت که پرهزینه است، نیاز کمتری خواهد کرد.

گفتار سوم: تغییر در منابع سنتی قدرت

در گذشته سیاستمداران و رهبران قدرت را در چارچوب مؤلفه هایی چون میزان جمعیت، وسعت سرزمین، منابع طبیعی، وضعیت و ظرفیت اقتصاد، ثبات سیاسی، حجم نیروها و سخت افزارهای نظامی و نیروی دریایی تعریف میکردند با این وجود در عصر حاضر منابع قدرت عموماً در حال تغییر و تحول اند به گونه ای که امروز بر جنبه های سخت قدرت به عنوان منبع تأکید کمتری صورت میگیرد. در این راستا فناوری های آموزشی اطلاعاتی و ارتباطی رشد توان اقتصادی اهمیت بیشتری یافته اند و در عین حال از اهمیت جغرافیا، جمعیت و مواد خام کاسته شده است. در این زمینه، برخی از اندیشمندان روابط بین الملل مانند بالدوین معتقدند بر قدرت نظامی بیش از حد تأکید شده و در مورد اهمیت آن اغراق شده است. به اعتقاد وی اهمیت عناصر غیر نظامی قدرت در گذشته نادیده انگاشته شده است. در این شرایط جهانی شدن سیاست و به تبع آن تغییرات در مسائل سیاسی، تأثیرات قابل توجهی بر منابع سنتی ایجاد کننده قدرت داشته است. با توجه به تغییرات در عرصه سیاست جهانی مشاهده می شود که توسل به قدرت در میان کشورهای بزرگ، سررشت اجبار آمیزی کمتری یافته است. منابع جدید قدرت همچون توانایی ایجاد ارتباطات مؤثر و ایجاد بهره گیری از نهادهای چند جانبه احتمالاً نقش مهم تری در این میان ایفا خواهند کرد. هر چند منابع سنتی قدرت همچون کمک اقتصادی و نیروی نظامی قادرند به حل مسائل جهانی شدن همچون تروریسم، تکثیر

سلاح و.... کمک کنند اما با این حال توانایی هر قدرت بزرگ در کنترل محیط پیرامونی و دستیابی به اهدافش چندان بالا نیست و نشانه‌های مربوط به قدرت از نوع سخت اغلب در تحقق این اهداف کارایی چندانی ندارد قدرت جذب کنندگی می‌تواند بر مبنای گیرایی ایده‌های یک کشور یا توانایی آن در تنظیم دستور کار سیاست جهان به گونه‌ای باشد که در ترجیحات دیگر کشورها اثر بگذارد و آنها را شکل بدهد. توانایی در رسمیت بخشیدن به ترجیحات با منابع غیر ملموس قدرت همچون فرهنگ، ایدئولوژی و نهادها مرتبط است. این بعد را میتوان با عنوان قدرت نرم در نظر گرفت که در نقطه مقابل قدرت سخت و تحکم آمیز قرار دارد. در این زمینه، جوزف نای به عنوان مبدع مفهوم قدرت نرم معتقد است که قدرت نرم روشی است برای رسیدن به نتایج دلخواه بدون تهدید و تشویق آشکار و محسوس. وی سه منبع اصلی را برای منابع قدرت نرم کشورها ذکر میکند که عبارتند از فرهنگ، ارزش‌های سیاسی و مطلوبیت‌های سیاست خارجی. این سه منبع غیر مادی و نامحسوس در مقابل منابع مادی و محسوس قدرت سخت از جمله ابزار و ادوات نظامی قرار می‌گیرند. بنابراین می‌توان نتیجه‌گرفت منابع قدرت هیچ‌گاه حالتی ایستا ندارند و در دنیای امروز قدرت و منابع آن وابسته به شرایط موجود است.

گفتار چهارم: تغییر و جا به جایی در ابزار قدرت

قرن بیست و یکم شاهد استمرار تفوق قدرت مبتنی بر دانش و اطلاعات خواهد بود. در این زمینه آلون تافلر معتقد است: در عصرهای گذشته به ترتیب زور و ثروت ابزار اصلی دسترسی به قدرت بوده‌اند ولی در حال حاضر دانایی برترین و مهم‌ترین ابزار قدرت است و همین مفهوم جا به جایی است که تحولات جهان معاصر را در بر می‌گیرد. شکل جدید جا به جایی در قدرت سیاسی لوازم مقتضیات و شرایط خاص خود را دارد. این جا به جایی نیز همچون قدرت اقتصادی تحت تأثیر شدید دانایی قرار دارد و میزان دانایی در جا به جایی قدرت سیاسی دولت نقش بسزایی دارد در گذشته زور و ثروت نقش زیادی در تغییر قدرت داشت ولی با ظهور دانایی در عرصه زندگی جا به جایی در قدرت سیاسی نیز دچار دگرگونی شد. بر اساس آنچه بیان شد جهانی شدن و پیامدهای آن موجب شده تا برداشت سنتی از قدرت با محدودیت مواجه شود و زمینه برای برداشت نوین از قدرت فراهم شود. تأثیر انقلاب ارتباطات ظهور رسانه‌ها و شبکه‌های هوشمند ارتباطی، افزایش نقش بازیگران غیر دولتی و.... لوازم‌گذار از قدرت سخت به قدرت نرم را فراهم آورده است (محسنی، جاودانی مقدم و حاجی، ۱۳۹۷، ص ۱۰۱-۱۰۶).

مبحث پنجم: اخلاق قدرت در مفهوم غربی

در طول تاریخ، غرب با منطق قدرت و برتری کورکورانه با سایر ملت‌ها برخورد کرده است. این کشورها به فلسفه‌های فاسد انسانی پایبند است که آن را به سمت بی‌عدالتی و تجاوز سوق می‌دهد و به هر وسیله‌ای که لازم باشد، حتی به قیمت جان بی‌گناهان، کشتن جمعیت‌های صلح‌جو و تجاوز علیه آنها، به منافع خود خدمت می‌کند. این فلسفه‌ها شامل حيله‌گری ماکیاوولی، گناه‌ها و جنون نیچه است. از نظر آنها، قدرت حق را می‌آورد و بقا متعلق به قوی‌ترین

است. این امر با جنگ‌هایی که آنها به راه انداخته‌اند و قتل عام‌هایی که علیه بشریت مرتکب شده‌اند، به ویژه در طول جنگ‌های صلیبی علیه مسلمانان و دو جنگ جهانی که بیش از صد میلیون نفر جان خود را از دست دادند، مشهود است.

گفتار اول: اخلاق قدرت در فلسفه ماکیاولی (۱۴۶۹-۱۵۲۷ میلادی)

۱. اخلاق مسیحی، از نظر ماکیاولی، عزم و اراده انسان را سست کرد و جهان را به اهلش تسلیم نمود.

او جسور و خشن بود، بنابراین ضربه محکمی به آن وارد کرد. او بت‌پرستی را به مسیحیت ترجیح می‌داد، زیرا از نظر او، بت‌پرستی سلامت، اعتبار و قدرت را ستایش می‌کرد و به رهبران و قهرمانان اعتبار می‌بخشید، در حالی که او مسیحیت را تشویق به فروتنی و ضعف می‌دانست. بنابراین، پس از هزار سال تسلط و کنترل مسیحی، که پرچم‌های عشق و فروتنی را برافراشت، هنگامی که مسیح، علیه السلام، گفت:

اگر کسی به گونه‌ی راست تو سیلی زد، گونه‌ی دیگری را نیز به سوی او بگردان. ماکیاولی بازمی‌گردد تا اصل سופسطاییان و یونانیان را به طور کلی در تعمیق اخلاق قدرت احیا کند.

۲. دومین اصل اخلاق از نظر ماکیاولی این است که هدف، وسیله را توجیه می‌کند. بنابراین، او معتقد است که حاکم باید به حيله‌گری گرگ، به درندگی شیر، به خائنانه‌ای روباه باشد و یاد بگیرد که چگونه از مهربانی و خوبی دوری کند و از اصل تفرقه بینداز و حکومت کن برای حفظ قدرت خود به خوبی استفاده کند. اما در عین حال، او باید در پنهان کردن ویژگی‌های نفرت‌انگیز خود، مهارت در ریاکاری و نشان دادن ویژگی‌های خوب و حتی دینداری افراطی مهارت داشته باشد. او باید بداند که اعمال خوب می‌توانند به اندازه اعمال شیطانی، نفرت ایجاد کنند. بنابراین، اگر یک شاهزاده می‌خواهد قدرت خود را حفظ کند، باید مرتکب برخی شرارت‌ها و گناهان شود. در مورد مردان برجسته در مستعمرات، آنها یا باید مجذوب شوند یا نابود شوند. ماکیاولی همچنین از استعمارگر می‌خواهد که نابود کند، زیرا این تنها راه برای کنترل مستعمرات است. هر کسی که حاکم یک شهر آزاد شود و آن را نابود نکند، باید انتظار داشته باشد که توسط آن نابود شود. او فقط به استعمارگران توصیه می‌کند که جنایات و کشتارهایشان باید برنامه‌ریزی شده و هماهنگ باشد تا بتوانند برای مدت طولانی از آن سود ببرند و مردم را برای مدت طولانی ساکت کنند. البته، این همان کاری است که استعمار در گذشته در الجزایر، لیبی، مصر و سوریه انجام می‌داد. این همان کاری است که آمریکا امروز در عراق و افغانستان انجام می‌دهد.

پژوهشگر از آن فلسفه‌های مخربی که به هیچ دین یا اخلاقی احترام نمی‌گذارند، جان و کرامت انسانی را حفظ نمی‌کنند و تحمیل کنترل و سلطه کشورهای قوی بر کشورهای ضعیف را برقرار می‌کنند، و همچنین توجیه می‌کنند که حاکمان مرتکب قتل عام علیه مردم صلح‌جو شوند، تا زمانی که به منافع خود برسند، و آنها را در کنترل و سلطه

بر آن مردم ضعیف استعمار شده نگه می‌دارند، شگفت‌زده است، زیرا هدف وسیله را توجیه می‌کند، همانطور که از فلسفه ماکیاولی آموخته‌اند.

شایان ذکر است که مستبدان و حاکمان مستبد به خواندن کتاب ماکیاولی اهمیت می‌دادند و آن را نگه می‌داشتند و از آن الگو می‌گرفتند. این کتاب موضوع رساله دکترای موسولینی بود و هیتلر این کتاب را کنار تخت خود می‌گذاشت و هر روز قبل از خواب آن را می‌خواند. به همین ترتیب، لنین و استالین نیز از آن الگو می‌گرفتند.

گفتار دوم: اخلاق قدرت در فلسفه توماس هابز (۱۵۸۸-۱۶۷۹)

اخلاق روباه گونه‌ی ماکیاولی یک قرن پس از مرگش تکمیل شد و با احساس گناه توماس هابز (۱۵۸۸-۱۶۷۹) پشتیبانی شد. اگر ماکیاولی اخلاق قدرت سوفسطایی را از فلسفه‌ی یونان تکرار کرده و به آن افزوده بود که هدف وسیله را توجیه می‌کند، توماس هابز تصمیم گرفت اخلاق اپیکوری مبتنی بر اصل لذت را از فلسفه‌ی یونان تکرار کند و روانشناسی خودخواهی را به آن بیفزاید و با عنوان احساس گناه انسان به آن پردازد، بنابراین او انسان را به خاطر ممنوع خود گناهکار می‌دانست، بنابراین اگر گرگ نباشی، گرگ‌ها تو را خواهند خورد، بنابراین اخلاق باید مبتنی بر مادیات و سودمندی و اخلاق بازار باشد.

گفتار سوم: اخلاق قدرت در فلسفه فردریش نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰)

فردریش نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰) برجسته‌ترین نماینده اخلاق قدرت در فلسفه مدرن غرب است. او علاوه بر تأثیر قوی خود از نظریه انتخاب طبیعی داروین و بقای صلح، تمام میراث فلسفی پیش از خود را که قدرت را تشویق و ترغیب می‌کند، با هم ترکیب کرد. نیچه اصل انسان برتر، قوی‌تر یا برتر را مطرح کرد و برای این کار از فلسفه زرتشت الهام گرفت و از زیست‌شناسی داروینی استفاده کرد و بیسمارک و ناپلئون را بسیار تحسین می‌کرد.

نیچه، ضعیفان و فقرایی را که خود را با فضیلت می‌دانستند، به سخره می‌گرفت، زیرا قدرت حمله به دیگران را نداشتند. او نیز مانند سلف خود، ماکیاولی، به مسیحیت به دلیل ترویج اخلاق برده‌وار، اخلاقی که شامل فضایی مانند عشق، مدارا، بخشش و فروتنی بود، حمله کرد. او استدلال کرد که آنچه مسیحیان امروز را از سوزاندن ما باز می‌دارد، خود عشق نیست، بلکه ناتوانی این عشق است. او عهد جدید را به عنوان انجیل نوع فرومایه‌ای از انسان توصیف کرد که آرمانش فردی بی‌رحم، بی‌احساس و عاری از ترحم یا رحمت بود. این مرد آرزوی نابودی میلیون‌ها ضعیف، فقیر و معلول را داشت و تنها به قهرمان و اخلاق قدرت اعتقاد داشت، دقیقاً مانند آنچه افلاطون در جمهوری آرمانی خود تصور می‌کرد.

از دیدگاه نیچه، یک مشت قدرت بهتر از یک کیسه حقیقت است، و ضعیفانی که بی‌صدافتی را خیانت و شرم، و قدرت را بی‌عدالتی می‌نامند، درماندگی، ضعف و حقارت خود را ابراز می‌کنند. هر که زندگی می‌خواهد باید به امیال

خود اجازه دهد تا نهایت لجام گسیختگی را به نمایش بگذارند، در حالی که صداقت، عدالت و وفاداری اخلاق مردان قهرمان نیست، بلکه اخلاق بردگان است.

من نمی‌توانیم، درک کنیم که این چه نوع فلسفه‌ای است! این چه نوع اخلاقی است که صداقت، عدالت و وفاداری را نادیده می‌گیرد؟! این نوع اخلاق همه اینها را به عنوان ضعف و تحقیر، راهی برای ابراز ناتوانی ضعیفان می‌بیند و معتقد است که پایبندی به چنین اخلاق والایی ویژگی مردان نیست، بلکه صفتی است که فقط مختص بردگان است. در اینجا، ما باید به تاریخ باشکوه اسلامی خود و به تمدن غنی اسلامی خود افتخار کنیم که هرگز عدالت، صداقت و عمل به وعده‌ها را صرف نظر از شرایط - در صلح یا جنگ، در ثروت یا فقر - رها نمی‌کند.

بنابراین، از نظر نیچه، قدرت فضیلت اساسی، ضعف تنها رذیلت و داور نهایی در تمام اختلافات و سرنوشت‌ها قدرت است، نه عدالت. و در مورد بیسمارک نیز چنین بود.

او می‌گوید: «در میان ملت‌ها عشق به دیگران وجود ندارد و مسائل کشورهای مدرن نباید با رأی و نظر حل و فصل شود.»

بنابراین بیسمارک نمادی از این اخلاق نیچه‌ای بود؛ اگر نیچه فیلسوف قدرت بود، بیسمارک سیاستمدار قدرت بود.

نیچه معتقد بود که همه خدایان مرده‌اند تا راه را برای خدای جدید، سوپرمن، ابرانسان، باز کنند. او دو کتاب «فراسوی نیک و بد» و «تاریخچه توسعه اخلاق» نوشت که در آنها امیدوار بود اخلاق قدیمی مبتنی بر عشق، حقیقت و فروتنی را نابود کند و آن را با اخلاق ابرانسان، انسان خداگونه، عاری از تکبر که فقط به قدرت و ستم اعتقاد دارد، جایگزین کند. این امر تحسین فراوان نیچه را نسبت به ناپلئون، که باعث مرگ میلیون‌ها انسان شد، توضیح می‌دهد. «چه منظره باشکوهی بود وقتی میلیون‌ها اروپایی خود را به ناپلئون تقدیم کردند تا به اهدافش برسند. آنها با کمال میل جان خود را برای او فدا کردند و در حالی که در میدان نبرد به خاک می‌افتادند، نام او را فریاد می‌زدند.» او در پاسخ به منتقدان سیاست‌های ناپلئون می‌گوید: «ناپلئون قصاب نبود، بلکه یک نیکوکار مفید بود، زیرا او به مردم مرگ نظامی شرافتمندانه‌ای را پیشنهاد کرد، زیرا جنگ بهترین درمان برای مردمی است که ضعیف، منحط، راحت طلب، تحقیر شده و فرومایه شده‌اند.»

هر کسی که فلسفه نیچه را مطالعه کند، متوجه خواهد شد که او نه تنها فیلسوف قدرت، بلکه فیلسوف نژادپرستی نیز بود. او پایه‌های نژادپرستی آلمانی را که بعدها توسط هیتلر اتخاذ شد، بنا نهاد، نژادپرستی‌ای که جهان را با شعله‌های خود سوزاند، درست مانند آنچه امروز آمریکا انجام می‌دهد. نیچه معتقد بود که اخلاق اربابان رومی است، در حالی که اخلاق وجدان و شفقت والا است. او مردم آلمان را دارای طبیعتی والا و ژرف می‌بیند که امید به قیام آلمان برای آزادسازی جهان را القا می‌کند. او معتقد بود که فضایل مردانگی موجود در مردم آلمان از فضایل موجود در سایر ملت‌ها فراتر است.

بنابراین، مبانی اصلی اخلاق غربی چهار مورد است: زور، لذت، نژاد و نیاز. این مبانی با سنت‌های فلسفی یونانیان و اروپا سازگار است. دیده‌ایم که فروید فلسفه لذت را فراتر برده و لذت مورد نظر را لذت جنسی می‌داند، در حالی که قبلاً همه انواع لذت، مانند لذت عظمت و لذت وظیفه را شامل می‌شد. فروید تصریح کرد که نیروی محرکه رفتار انسان، لذت جنسی است. اگر بدانیم که او انسان‌ها را ذاتاً شرور می‌داند، می‌توانیم راز پشت بی‌بندوباری‌های بی‌موردی را که امروزه در جوامع غربی رایج است، درک کنیم.

در مورد فلسفه قدرت و نیاز، فیلسوفان فایده‌گرا مانند ویلیام جیمز و جان دیویی آن را با افزودن فلسفه فایده، «پراگماتیسم»، به آن، پیشرفته‌تر کردند و گفتند: اولین و آخرین معیار اخلاق، منفعت و سود شخصی است.

در دوران مدرن - دوران دموکراسی، حقوق بشر و جهانی شدن - وضعیت نسبت به فلسفه‌های دوران‌های گذشته تغییر چندانی نکرده است. ما شاهدیم که فرانسیس فوکویاما و ساموئل هانتینگتون فلسفه نژادپرستی و قدرت را به نهایت خود رسانده‌اند و از فلسفه و واقعیت جهانی که امروز در آن زندگی می‌کنیم برای تأیید جنگل زندگی بشر و وحشیگری و بربریت نوع بشر استفاده می‌کنند. خواننده کتاب فوکویاما به وضوح احساس می‌کند که او بدون توجه به سایر تمدن‌ها و ملت‌ها از جهان صحبت می‌کند، گویی آنها وجود ندارند، یا اگر وجود دارند، فقط تا حدی که به جهان توسعه‌یافته خدمت می‌کنند. او می‌گوید: «شهود تجربی گواهی می‌دهد که دویست سال است که دموکراسی‌های لیبرال نسبت به یکدیگر امپریالیستی عمل نکرده‌اند، حتی اگر قادر به مبارزه با دولت‌های غیردموکراتیک بوده‌اند.» او سپس می‌گوید: «تاریخ به پایان رسیده است زیرا دموکراسی لیبرال به طور قطعی مسئله شناخت «ارباب و برده» را حل کرده است.» بدون شک، هر کسی که در مورد واقعیت جهانی جدید تأمل می‌کند، نمی‌تواند از خندیدن به این گفته خودداری کند. جهان جنگ‌های خونینی را تحمل کرده است که جان صدها میلیون نفر را بین کشورهای دموکراتیک و غیردموکراتیک گرفته است. علاوه بر این، دموکراسی که پس از جنگ در کشورهای توسعه‌یافته غالب شد...

جنگ جهانی دوم منحصر به آن جهان قدرتمند و پیشرفته بود که به مردم فقیر اجازه نمی‌داد به سوی دموکراسی حرکت کنند زیرا این امر منافع قدرت‌های بزرگ را تهدید می‌کرد. بنابراین، این کشورها به حمایت از استبداد، بردگی، ظلم و ستم در تمام اشکال آن در کشورهای فقیر ادامه دادند تا این مردم شکست خورده، مظلوم و غارت شده از ثروت و انرژی باقی بمانند، تا به قدرت‌های بزرگ وابسته و تابع کنترل سیاسی و اقتصادی آنها باقی بمانند.

بنابراین، برای فوکویاما، قدرت همچنان عامل تعیین‌کننده بین جهان دموکراتیک و غیردموکراتیک است. از این رو، او خواستار سازمانی است که منحصراً از کشورهای قدرتمند و لیبرال تشکیل شده باشد! این سازمان مشکلات جهانی را با زور حل خواهد کرد، حتی برخلاف خواسته‌ها و منافع مردم غیردموکراتیک، که او آنها را ساده‌لوح، عقب‌مانده و فقیر می‌داند که از منافع خود بی‌خبرند.

عجیب است که این تقسیم‌بندی فوکویاماگونه، خود را در پوشش فلسفه پنهان می‌کند و با توسل به متون فلسفی باستانی و مدرن متعدد، این جدایی نژادی نکوهیده بین شرق و غرب، بین دو جهان، یکی متمدن و دیگری وحشی را توجیه می‌کند. این یک تلاش فلسفی بی‌وقفه برای توجیه امپریالیسم، نسل‌کشی، طرد و حذف بخش عمده‌ای از جهان از دسته‌بندی انسانی و محدود کردن آن به منطقه خاصی از کره زمین است. اینها همان قضاوت‌های بزرگ و خودسرانه‌ای هستند که به خشونت اسطوره و ایدئولوژی دامن زده و قتل عام‌ها و فجایع انسانی گذشته را توجیه کرده‌اند. هر بار، پیروزی خود بر بشریت را پیروزی برای بشریت، اوج و پایان تاریخ می‌نامد. در واقع، فوکویاما نتیجه می‌گیرد که افلاطون، روسو، هگل و نیچه پدران واقعی لیبرالیسم لجام‌گسیخته و وحشی هستند که تاجر، ریگان و بوش مظهر آن هستند. بنابراین، تز فوکویاما نشان‌دهنده‌ی یک عقب‌گرد خطرناک از اندیشه‌ی مدرنیستی به هابزگرایی است و بار دیگر پیروزی گناه انسانی را رقم می‌زند.

فوکویاما با فلسفه نژادپرستانه خود به جدایی نهایی بین دو جهان می‌رسد: جهان انسان سفیدپوست و جهان انسان عقب‌مانده. رابطه بین آنها رابطه‌ای مبتنی بر انقیاد با زور است. آن بهشت موعود در پایان تاریخ، نژادهای سفید، بور و شاید زردپوست هستند. در مورد دیگران، طبقه‌بندی آنها به عنوان عقب‌مانده دیگر برای توصیف مرحله نهایی حذف کافی نیست، زیرا این امر همچنان باری بر دوش بشریت خواهد بود.

اینها مبانی اخلاقی هستند که فلسفه غرب در طول تاریخ بر آنها بنا شده است، مبانی‌ای که پیروز شده و غالب شده‌اند. این مبانی بر چندین عنصر استوارند: قدرت، لذت، سودمندی و نژادپرستی. آیا این مبانی فلسفی بر واقعیت جهانی، چه در گذشته و چه در حال، تأثیری داشته‌اند؟ پاسخ، البته، بله است. این اخلاق اپیکوری، ماکیاولی و نیچه‌ای بود که بیسمارک و ناپلئون را به نادیده گرفتن میلیون‌ها سربازی که در پی عظمت و اعتبار، در وجد قدرت و در پی جلال و افتخار جان باختند، سوق داد. علاوه بر این، این اخلاق سودمندی، قدرت و نژادپرستی بود که استعمار اروپایی را در قرون گذشته به اشغال کشورهای عربی ما و سایر کشورهای در حال توسعه، غارت منابع و ثروت آنها و ترغیب آنها به ساختن جلال، ثروت، رفاه و تمدن خود به قیمت فقر کشورهای ما و خونریزی مردمشان سوق داد.

این فلسفه قدرت در جهان امروز غالب است، جایی که جهان روزانه شاهد منظره فلسطینی‌هایی است که در زنجیر و کنار دیوارها به صف شده‌اند، زانو زده‌اند یا با تحقیر و شکست در برابر اشغالگر اسرائیلی روی زمین افتاده‌اند و همچنین با لگد مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند.

جهان همچنین هر روز منظره‌ی اعضای پراکنده، اجساد سوخته و لکه‌های خون قرمز را می‌بیند. این منظره برای هر کسی که آن را می‌بیند، منبع درد مکرر است. این منظره هر روز برای مسلمانان و برای کسانی که در غرب بقایایی از رحم یا شفقت در قلب خود دارند، منبع بدبختی مداوم است. اما برای شارون، بوش، تاجر، نیچه، هانتینگتون، فوکویاما و همه سیاستمداران و فیلسوفان قدرت، با وجود نادرستی این احساس، منبع لذت، سرخوشی و پیروزی است. (العمری، ۲۰۲۱، ص. ۱۷-۳۰)

فصل چهارم

بررسی مفهوم قدرت در اسلام

مبحث اول: مفهوم قدرت در اسلام

علت غایی قدرت در اسلام، سعادت و فضیلت است. قدرت سیاسی در جامعه اگر بدون معیارهای خیر، فضیلت و سعادت مداری اعمال شود، از ماهیت هدفدار خود خالی می‌شود.

در اسلام (برخلاف دیدگاه ماکیاولیسم که هدفی فراتر از قدرت وجود ندارد و خود قدرت فی نفسه هدف است) قدرت زمانی موضوعیت پیدا می‌کند که بوسیله آن حقی به پا، یا باطلی برانداخته شود (نوری، ۱۳۹۷، ص ۸۲).

مفهوم قدرت در اندیشه اسلامی، مفهومی بنیادین و دارای ابعاد الهی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی است که به شدت از مفاهیم سکولار آن متمایز می‌شود. در اسلام، قدرت امری اصالتاً الهی است کی به صورت امانت و مسولیت در اختیار انسان قرار می‌گیرد (حمیدی، ۱۴۰۴، ص ۱۰۰).

یکی از عناصر قوت هر اندیشه‌ای، ارائه آن به همان شکلی است که از ابتدا بوده و بدون فریب یا تحریف، آن را به شکل واقعی‌اش ارائه دهد. اندیشه اسلامی که از حرکت زمان و تغییر شرایط آگاه است، بیش از هر اندیشه دیگری سزاوار است که به شکل واقعی خود، همانطور که ریشه‌هایش در دو وحی، کتاب خدا و سنت پیامبرش آمده است، ارائه شود و نه به صورت ناقص، تحریف شده یا به شیوه‌هایی که تابع عوامل تغییر زمان، مکان و انسان هستند، ارائه شود. از این رو، اندیشه اسلامی با پیشرفت زمان پیشرفت نمی‌کند و هرگز از ارائه راه‌حل ناتوان نیست و تحولاتی که جهان شاهد آن است، مانع از ایفای نقش سرنوشت‌ساز آن نمی‌شود، نقشی که هیچ اندیشه دیگری نمی‌تواند بر عهده بگیرد. چنین اندیشه‌ای چهارده قرن است که به مفهوم قدرت پرداخته و آن را شرح داده است. اسلام به پیروان خود دستور داده است که قدرت و توانایی را برای مقابله با همه موقعیت‌های منفی که ملت و جامعه اسلامی ممکن است در معرض آن قرار گیرند، آماده کنند. قرآن کریم در آیه ۶۰ سوره انفال به صراحت می‌فرماید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِينَ عَدُوِّ اللَّهِ وَعَدُوِّكُمْ»؛ «و هر چه در توان دارید از نیرو و اسب‌های آماده برای جنگ، آماده کنید تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن خودتان را بترسانید.»

اسلام دستور به آمادگی برای قدرت می‌دهد، نه صرفاً برای نمایش یا استفاده‌ی بی‌قید و شرط از آن، بلکه برای به‌کارگیری آن در جایی که لازم است، جایی که نقش تعیین‌کننده‌ای در دفع تجاوز، بازداشتن دشمنان یا القای ترس و وحشت در دل کسانی که قصد حمله به دولت اسلامی یا مسلمانان را دارند، ایفا می‌کند. این بدان معناست که از

دیدگاه اسلامی، قدرت تابع محدودیت‌های قانونی، اخلاقی و انسانی است که مسلمانان را از استفاده‌ی خودسرانه از آن منع می‌کند. علاوه بر این، کلمه‌ی «ترساندن» در آیه، بار معنایی منفی که امروزه اغلب ترویج می‌شود را ندارد.

تاریخ اسلام شامل موارد متعددی از عدم استفاده از زور علیه دشمنان، حتی زمانی که تحت کنترل مسلمانان بودند، می‌باشد. به عنوان مثال، هنگامی که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مکه را فتح کرد، بسیاری از کسانی که علیه او و دولت نوپای اسلامی در مدینه جنگیده بودند، تصور می‌کردند که این فتح منجر به خونریزی، دشمنی، قتل و انتقام خواهد شد. برخی حتی هنگام ورود به مکه اعلام کردند: «امروز روز نبرد است!» پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این را شنید و پاسخ داد: «امروز روز رحمت است.» او اکثر کسانی را که علیه او جنگیده بودند، عفو کرد و با جمله معروف «بروید، شما آزادید» این نشان می‌دهد که استفاده از زور محدود و کنترل شده است. در اسلام، هنگامی که زور مجاز یا حتی واجب است، فقط برای رفع موانع و مشکلاتی است که گمراهان و ستم‌دیدگان را از پروردگار و خالقشان جدا می‌کند. این موانع توسط صاحبان قدرت و کنترل ایجاد می‌شود تا مانع از این شود که مردم تحت حکومت حقیقت را ببینند و به گمراهی و وضعیت ظالمانه‌ای که با آن روبرو هستند، پی ببرند. در آن زندگی می‌کنند که نوعی حجاب و پرده برای بصیرت‌ها و چشمان آنهاست از دیدن حقیقتی که خداوند انسان را برای رسیدن به آن آفریده و پایبندی به مطالب، احکام و نظامات آن.

بنابراین نتیجه می‌گیریم که تجلی و نمایش قدرت در اسلام به دلیل امور زیر است:

آمادگی خوب، منظم و قوی از توانایی‌ها، انرژی‌ها و پتانسیل‌های مادی، انسانی و روانی مسلمانان.

ایجاد ترس و وحشت در دل دشمنان در صورتی که به تجاوز علیه مسلمانان فکر کنند، جوهره بازندارندگی است. به ساده‌ترین بیان، بازندارندگی به معنای ایجاد ترس در متجاوز برای جلوگیری از حمله اوست، زیرا اگر این کار را انجام دهد، با پاسخی قدرتمند و ویرانگر روبرو خواهد شد. همچنین به معنای هدر ندادن یا اتلاف قدرت با استفاده بی‌قید و شرط از آن، بلکه به معنای استفاده از آن فقط در صورت لزوم، در چارچوب محدودیت‌های قانونی، اخلاقی و انسانی کاملاً تعریف شده است (دحمان، ۲۰۲۳، ۱۱-۱۲).

در اندیشه اسلامی منبع قدرت به طور مطلق خداست و همه قدرتها در تمامی عرصه‌های آفرینش در دست خداست و هیچ حرکتی و هیچ پدیده‌ای در قلمرو جز به اراده خدا صورت نمی‌گیرد. در متون علوم سیاسی مجموعه که موجب میشود فرد یا گروهی، گروهی دیگر را به اطاعت وادارد «قدرت» می‌گویند که در قرآن به خدا نسبت داده شده است. در اندیشه توحیدی هر کس نمی‌تواند هر عاملی برای اطاعت درآوردن فرد یا گروهی دیگر استفاده کند. این اختیار و اراده خالق جهان است که این عوامل (منابع قدرت) را در اختیار کسانی می‌گذارد و از بعضی افراد سلب می‌کند. در جهان، تحول و جابجایی قدرت تحت اراده خدا انجام می‌گیرد. و سوی دیگر کسانی که می‌خواهند از حاکمیت و قدرت الهی بهره مند شوند باید ضوابط خاصی را داشته باشند. خدا به کسانی که خواهان عدالت باشند، وعده حاکمیت سیاسی را داده و به کسانی که ظلم نمایند وعده داده که قدرت را از آنها سلب نماید.

پایگاه اصلی قدرت در دیدگاه توحیدی خداست و مشروعیت قدرت هم با خدا می باشد. از دید قرآن عالی ترین اثر قدرت اطاعت است. اطاعت غیر خدا شرک است. اطاعت بارزترین صفت قدرت سیاسی است و قدرت سیاسی از طاغوت سلب میشود. در اعتقاد توحیدی تحقق قدرت هم از آن خداست. در اسلام هم به عناصر مادی و معنوی قدرت و هم به تعبیر امروز به قدرت سخت و نرم توجه شده است (مهدی زاده، ۱۳۹۰، ص ۱۵۴).

گفتار اول: قدرت از منظر قرآنی و روایات دینی

قرآن کریم، قدرت را محصول اراده و اختیار همراه با دانایی و آگاهانه ناشی از میل فطری انسان تعریف میکند. قدرت جایگاه بالایی در قرآن دارد «و هر چه در توان دارید از نیرو و اسب‌های آماده برای جنگ، آماده کنید تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن خودتان را بترسانید» (انفال، آیه ۶۰).

قدرت در اسلام به اقتدار درونی که عبارت از تهذیب نفوس و قدرت بیرونی که شامل قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی هست اطلاق میشود؛ و از آن همه صفات عالی انسانیت مانند مهربانی، رحم، شفقت و احسان بر می خیزد. شهید مطهری قدرت را از اصول ثابت جامعه اسلامی می داند و جامعه مسلمانان ضعیف را نمی توان جامعه ای اسلامی نامید. بنابراین قدرت و عناصر آن در قرآن و روایات اسلامی محدود به قدرت های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی و به طور کلی مادی نیست. قدرت غیر مادی در نگاه قرآنی و اسلامی جایگاهی رفیع و معنی بخش قدرت مادی و ظاهری دارد. قدرت بیرونی بدون اراده و اقتدار درونی ارزش ندارد و قابل دوام نیست قدرت باطنی و ظاهری لازم ملزوم یکدیگرند. اسلام اجازه نمی دهد به بهانه قدرت باطنی از قدرت ظاهری دست برداریم و یا به قدرت ظاهری اکتفا کنیم. به نظر میرسد نگاه هستی شناسانه قرآنی به قدرت و عناصر آن به لحاظ ماهیت وجودی تأکید عین و ذهن به صورت توازن منتهی با تأکید اولویت ذهن بر عین میباشد و این ذهن (فاعل شناسا) یا انسان است که به عین (متعلق شناسایی) معنی و جان می بخشد (مسعود لکی، احدی و ربی پور اقدام سرای، ۱۴۰۱، ص ۱۲۸-۱۲۹).

جزء اول: تعریف قدرت در قرآن

در نگاه نخست، قرآن قدرت را نعمتی می داند که می توان از آن برای دستیابی به آرمان های والای جامعه بشری استفاده کرد. علامه طباطبائی گفته است: «ملک و قدرت از نعمت های خداوند است؛ زیرا قابلیت استفاده در مسیر نیکو، مانند اصلاح جامعه انسانی را دارد. در قرآن، قدرت و نیرو، پیش شرط مبارزه با فساد است. در داستان حضرت موسی در قرآن، او از خداوند درخواست کرد که او را با شجاعت، زبان گویا و هارون توانمند سازد:

«به سوی فرعون برو؛ زیرا او طغیان کرده است. موسی گفت: پروردگارا! به من شجاعت عطا کن، کارم را برایم آسان گردان، و زبانم را گشاده ساز تا سخنم را درک کنند. و برای من وزیری از خاندانم قرار ده؛ هارون برادرم را؛ تا به وسیله او مرا پشتیبانی کند.» (طه، آیات ۲۴-۳۱).

به عبارت دیگر، قدرت یک ابزار است و مهم این است که به چه شیوه‌ای (خوب یا بد) مورد استفاده قرار گیرد. قدرت در اسلام، قدرت نیچه‌ای نیست؛ بلکه قدرتی است که تمام ویژگی‌های عالی انسانی مانند شفقت و مهربانی از آن سرچشمه می‌گیرد.

در قرآن، قدرت به معنای عزت است. بنابراین، هر قدرتی که در مسیری خارج از دایره عزت قرار داشته باشد، قدرت فاسد است. عزت (در زبان عربی: العزة) در معنای لغوی، به معنای شکست‌ناپذیری است که انسان را از مغلوب شدن باز می‌دارد. در قرآن، واژه عزت در همین معنای لغوی به کار رفته است. یکی از پیامدها و دستاوردهای عزت، استقلال جامعه در ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است که به تقویت قدرت سیاسی منجر می‌شود (Babaii, ۲۰۱۶, pp. ۳-۴). از نظر قرآن، عزت مخصوص خداوند (ج)، پیامبر و مؤمنان است:

«عزت از آن خدا و پیامبر او و مؤمنان است» (منافقون، آیه ۸)

بر اساس این آیه، هر فرد، هر گروه یا هر کشوری که در جستجوی عزت باشد، باید در تمام جنبه‌های زندگی خود از خداوند اطاعت کند؛ زیرا او بر تمام هستی برتری دارد. در آیه ۱۳۹ سوره آل عمران، خداوند به مؤمنان می‌فرماید:

«سست نشوید و اندوهگین نگردید؛ و شما برترید، اگر مؤمن باشید» (آل عمران، آیه ۱۳۹)

جزء دوم: بررسی تعاریف قدرت از نظر دانشمندان اسلامی

در مورد برجسته‌ترین متفکران مسلمان و عرب که به تفصیل در مورد مفهوم قدرت صحبت کرده و آن را شرح داده‌اند، برجسته‌ترین آنها را به شرح زیر می‌یابیم:

ابن خلدون: به نظر می‌رسد که در میان دانشمندان اسلامی در طی بیش از سیزده قرن، تنها نظریه‌ای که تا حدی به صورت تحلیلی جامع و علمی به مقوله قدرت نزدیک شده، نظریه ابن خلدون است. بر خلاف رویه دانشمندان اسلامی در بحث‌های اجتماعی که صرفاً به ارائه توضیحاتی درباره مسائل اجتماعی اکتفا می‌نمودند و بحث را در چارچوبی منسجم و روشمند دنبال نمی‌کردند، ابن خلدون جامعه‌شناسی سیاسی خود را به معنای رایج در جهان امروز در قالب نظریه پردازی علمی مطرح نمود.

وی در اثبات نظریه خود از دو روش تجربی و نقل دینی بهره برد و در هر یک کوشید دلایل کافی و جداگانه در جهت اثبات مدعای خود فراهم آورد. ابن خلدون در سراسر بحث‌های خود موارد تجربه شده متعددی از حاکمیت‌ها را مطرح می‌کند و از طرف دیگر ادله تجربی خود را با نصوص دینی تأیید و تقویت می‌نماید.

ابن خلدون جامعه‌شناسی سیاسی خود را به تحلیل دولت‌ها و حکومت‌ها اختصاص می‌دهد و مستقیماً از قدرت به صورت مستقل سخنی به میان نمی‌آورد، ولی در موارد متعددی، درباره مبنای حکومت سخن می‌گوید که به نظر

می رسد مراد او، همان قدرتی است که بنیان حاکمیت را تشکیل می دهد. در حقیقت میتوان گفت که نظریه ابن خلدون در زمینه تحلیل بنیان حکومتها، تحلیل و تبیین مقوله قدرت از دیدگاه اوست، چرا که در زمان وی قدرتهای مؤثر یا به سرعت خود را در قالب نوعی از سلطه و حاکمیت نمایند میساختند و هر قدرتی هر چند کوچک سرزمینی برای اعمال حاکمیت خود فراهم می نمود و یا اینکه در نهایت در مصاف با قدرتهای قوی تر مضمحل گردیده و محو میشدند. در آن دوران، قدرت و حاکمیت تلازمی ظاهراً منطقی داشته و همچون دنیای امروز نبود که قدرت های اجتماعی فراوانی، بدون دست یافتن به حکومت، همچون عامل مؤثر و نافذی در اجتماع بتوانند باقی بمانند (نبوی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۱).

ابن خلدون قدرت را به همبستگی گروهی پیوند می دهد و معتقد است که اساس حکومت در مظاهر پدیده قدرت نهفته است. داشتن قدرت، نفوذ و تعداد افراد توسط یک گروه، آن را بر سایر گروه ها مسلط می کند، زیرا رهبری فقط از آن پیروز است.

ابن حتی پا را فراتر می گذارد وقتی می بیند که قبیله گرایی منبع قدرت است، زیرا در افراد و مردم حس و احساسی از قدرت ایجاد می کند، به خصوص اگر آنها از قبیله گرایی یا یک عنصر خارجی احساس تهدید کنند. او همچنین معتقد است که انگیزه مذهبی نقش عمده ای در افزایش اعتبار و قدرت دولت دارد، زیرا ستونی از اقدام جمعی است.

مالک بن نبی: یکی از برجسته ترین چهره های اندیشه عربی و اسلامی در قرن بیستم و یکی از پیشگامان رنسانس در قرن بیستم. او را می توان امتداد ابن خلدون دانست. مفهوم قدرت برای او با جنگ ها مرتبط بود و مفهوم آن برای او با رویارویی مسلحانه، مسابقه تسلیحاتی و جنگ مرتبط بود. او سعی کرد میزان شکست جنگ ها در دستیابی به اهداف و اصلاح جوامع را نشان دهد. طبق دیدگاه او، قدرت، قدرت را از بین برد، چیزی که اروپا پس از امتحان انواع جنگ های مذهبی، ملی و جهانی به آن رسید و بازگشت به انسان بدون قدرت را اعلام کرد، یعنی بازگشت به توجه به جنبه های دیگری که مهم تر از تسلیحات و اعمال قدرت سخت هستند، مانند توسعه اقتصادی و مردم.

عبدالرحمن الکواکبی: او یکی از پیشگامان رنسانس عرب و یکی از برجسته ترین متفکران آن در قرن نوزدهم محسوب می شود. او به خاطر کتاب «طبیعت استبداد و زوال بردگی» مشهور است. الکواکبی در مورد قدرت در یک زمینه نظامی صحبت می کرد و در صورتی که برای استبداد استفاده شود، به آن حمله می کرد. او آن را به دو دسته داخلی و خارجی تقسیم کرد. اولی به معنای قدرتی است که حاکمان علیه محکومان اعمال می کنند و دومی به معنای قدرتی است که ملت ها علیه یکدیگر استفاده می کنند (دحمان، ۲۰۲۳، ص ۱۵-۱۶).

گفتار دوم: عناصر مادی و غیرمادی قرآنی قدرت

اکثر صاحب نظران علم سیاست معتقدند که قدرت مفهوم اصلی سیاست و قدرت هدف سیاست است. آنها قدرت را به طبقه بندیهای مختلف دسته بندی کردند. در این پارادایم، قدرت به معنای ابزار مادی است و جایی برای ابزار غیر

مادی نیست. از سوی دیگر قرآن کریم نه تنها به جنبه های مادی مفاهیم سیاسی اشاره میکند. تعاریفی که علمای اسلامی ارائه کرده اند با تعاریف غربی تفاوت و گاه در تضاد است. قدرت بخشی از سیاست است (نه هدف سیاست) و ارزش ذاتی ندارد. هدف سیاست هدایت انسان به سوی کمال برقراری نظم و عدالت و جلوگیری از ظلم است. بر خلاف مفهوم غربی منبع قدرت و منبع مشروعیت آن «الله» است. در ذیل اشاره اجمالی به عناصر مادی و غیر مادی قدرت از نظر قرآن کریم خواهیم داشت تا این بحث بهتر قابل فهم باشد.

قدرت مدیریت و حاکمیت (رهبری): یکی از مؤلفه های اصلی قدرت در قرآن کریم بیان شده است که تأمین کننده عدالت صادقانه است. خداوند در سخن از واگذاری قدرت به طالوت، به هر دو جنبه (قدرت و حاکمیت)، اشاره می کند و می فرماید: «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا....» (بقره، ۲۴۷)؛ نشان میدهد قدرت مدیریت و حاکمیت هم با اراده خداست و هم بستگی به علم و دانش رهبری دارد؛ بنابراین جامعه بدون رهبری نمی تواند قدرت را حفظ کرد. حضرت علی در این رابطه می فرماید: «جایگاه رهبری همانند رشته ای است که مهره ها را در آن کشند و او آنها را در کنار هم جای داده، اگر آن رشته بگسلد، مهره ها پراکنده شوند و هر یک به سویی روند، انسان که گرد آوردنشان هرگز میسر نگردد».

عناصر اقتصادی مالی: قرآن کریم بر قدرت اقتصادی تأکید دارد. در این راستا در سوره اعراف آمده: (وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعِيشًا قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ) (اعراف، ۱۰)؛ بنابراین می توان نتیجه گرفت که همواره باید به فکر تقویت قدرت اقتصادی بود (عامل مادی) چرا که یکی از تأکیدات قرآن کریم در این آیه تقویت توان اقتصادی است و یکی از راهکارهای مهم در این زمینه قدرتمند شدن در حوزه اقتصادی است که مسلماً با توسعه زیر ساخت های اقتصادی و حمایت از تولید داخلی محقق خواهد شد. البته قرآن که علاوه بر به عناصر مادی به عوامل و عناصر غیر مادی هم اشاره کرده است)

توانمندی نظامی (عناصر مادی): یکی دیگر از عوامل عمده قدرت توانمندی نظامی است. چرا که در زمان صلح و جنگ کاربرد مؤثر دارد. از عناصر مادی این حوزه میتوان به سلاح و تجهیزات، اقلام عمده جنگ افزار، تدارکات و لجستیک و میزان تخصیص منابع انسانی و مالی اشاره کرد. قرآن کریم هم به صراحت به این موضوع اشاره داشته به عنوان مصداق در سوره انفال آیه ۶۰ آمده است.

همان گونه که اشاره شده قرآن کریم علاوه بر عناصر مادی قدرت، بر عناصر غیر مادی آن بیشتر تأکید شده است و حتی مقدم بر عناصر مادی و معنا بخش عناصر ملموس می داند. که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد.

باور و ایمان قلبی: در قرآن کریم باور و ایمان قلبی یکی از عناصر غیر مادی قدرت است. انسان به ویژه هنگامی که وارد عرصه مبارزه و کشمکش اجتماعی میشود، بیش از هر چیز به آرامش نیاز دارد. باور و ایمان قلبی در فرایند ارزش آفرینی ارزشهایی تولید میکنند که هم مستقیماً منبعی از منابع قدرت قرار میگیرند و هم نقش تجهیز کننده و

تبادل بخش نسبت به دیگر منابع قدرت را ایفا می نمایند. خداوند در قرآن کریم می فرماید: (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا) (فتح، ۴) آیه مذکور آرامش و ایمان را در کنار یکدیگر ذکر می کند. بدین ترتیب، تأکید آیه فوق بر اهمیت باور و ایمان قلبی در تجهیز منابع انسانی قدرت، به گونه ای است که جایگزین کردن هر منبع دیگری به جای ایمان را در حد ایمان کارساز و مفید نمی داند.

علم و دانش: یکی از دیگر عناصر اساسی قدرت که خداوند متعال در قرآن کریم نه تنها برای قدرت بلکه برای بسیاری از مفاهیم اجتماعی و سیاسی دیگر به کار میبرد، علم و دانش است؛ چرا که آگاهی بنیاد همه حرکتها و تکاپوهاست. در واقع این علم و قلم است که می تواند مسئله اساسی قدرت یعنی مشروعیت را حل کند و بهترین راه های رسیدن به تعادل و ثبات را نشان دهد.

عزت: یکی دیگر از عناصر شکل گیری قدرت در قرآن کریم «عزت» است. عزت و قدرت با یکدیگر پیوندی استوار دارند. عزت بدون قدرت و قدرت بدون عزت معنا نخواهد داشت. جامعه عزتمند جامعه ایست که هم برنامه مدون تبلیغی برای نشر افکار الهی دارد و هم عمل او الهام بخش و هدایت گر است. کرامت انسانی و عزت از جمله ارزشهای مشترک بشری است. این احساس وقتی به عرصه سیاسی وارد شود جامعه ای عزتمند و قدرتمندی شکل می گیرد. در قرآن کریم خداوند فرموده: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران، ۱۳۹)؛ در مجموع از دستاوردهای عزت میتوان به استقلال جامعه که باعث تقویت و برتری قدرت سیاسی اقتصادی و فرهنگی می شود اشاره کرد (مسعود لکی، احدی و ربی پور اقدام سرای، ۱۴۰۱، ص ۱۳۳-۱۳۱).

گفتار سوم: تابع قدرت

تابع قدرت در قرآن کریم با واژه حق و اطاعت گره خورده است و اطاعت در هر جای قرآن آمده است مشروع بودن تأثیر پذیری از مطاع را اثبات میکند و این تأثیر پذیری در عمل در قالب تکالیف مطرح میشود در کنار این موضوع با توجه به اینکه انسان از جایگاه خلیفه الهی برخوردار است و حق انتخاب حاکمان را دارد و از میان شایستگان افرادی را برای حکومت انتخاب میکند، دوگونه حق و تکلیف به وجود می آید که تأثیر و تأثیری دوسویه را به ارمغان می آورد؛ یعنی انسان از یک منظری تابع قدرت میشود و از عاملان قدرت تأثیر می پذیرد و از سوی دیگر عامل قدرت میشود و بر عامل قدرت تأثیر می گذارد.

گفتار چهارم: هدف قدرت

هدف آخرین مؤلفه از مؤلفه های قدرت است که در حقیقت قدرت برای آن شکل می گیرد. هدف قدرت در بین عناصر تشکیل دهنده مفهوم قدرت از چنان تأثیری برخوردار است که بدون آن سازه قدرت شکل نمی گیرد و این

هدف است که عامل قدرت را وادار میکند برای رسیدن به آن بر تابع قدرت اثر گذارد برای بیان اهداف قدرت تقسیم بندی های مختلفی صورت گرفته است از جمله تقسیم قدرت به کلان و خرد، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، میان مدت و بلندمدت و..... در هر صورت در قرآن کریم اهداف متعددی برای سازه قدرت و فلسفه آن بیان شده است. در اینجا هدف قدرت را مطابق با تقسیم بندی عامل قدرت به دو قسمت مطلوب و نامطلوب تقسیم میکنیم.

جزء اول: هدف مطلوب

قدرت زمانی که از عاملیت مطلوب برخوردار باشد لاجرم باید دنبال هدفی الهی نیز باشد تا تناسب بین عامل و هدف ایجاد شود؛ زیرا حکم راندن و حاکمیت در جامعه بشری حق الهی است که از ربوبیت و هدایت خداوندی ناشی میشود و جز او و کسانی که از جانب وی مجازند، کسی حق حکومت و زمامداری بر مردم را ندارد، خداوند این مسئولیت خطیر را بر عهده انبیا که از خصلت عصمت برخوردارند نهاده است. و انبیا برای رسیدن به سعادت هدایت بشر را به عهده میگیرند و انسانها را برای رسیدن به تعالی در صراط مستقیم راهبری میکنند «زمامداری و حکومت کردن برای کسی جایز نیست جز برای خدا، فرمان داده که غیر از او را نپرستید» (یوسف، ۴۰). در آیه دیگر میفرماید «حکم و فرمان تنها از آن خداست» (یوسف: ۶۷). «حکم و فرمان تنها از آن خداست؛ حق را از باطل جدا میکند و او بهترین جدا کننده حق از باطل است (انعام: ۵۷).

مقام حکومت، مقامی است که از مردم اطاعت میطلبد و همین اطاعت است که نظم و انسجام به جامعه میدهد و اگر بر اساس قوانین عادلانه و قسط باشد، میتواند امنیت برقرار کند و از حقوق همگان حفظ و حراست نماید اگر رشته این اطاعت به غیر خدا منتهی شود جامعه جامعه کفر یا شرک است و اگر هدف الهی باشد و به خدا منتهی شود جامعه جامعه توحید است. به همین دلیل است که در حکومت اسلامی حقیقتاً حکومت از آن خداست و اطاعت مردم از مقام رسالت و امامت هم حقیقتاً از خداست. از این رو عبودیت، سعادت، عدالت و امنیت اهداف مطلوب قدرت نامبرده میشود.

جزء دوم: هدف نامطلوب

این اهداف با توجه به این جهانی بودن آن بیشتر به دنبال سلطه و حفظ آن به همراه کسب سود و رفاه هستند.

از منظر قرآن کریم کسانی که مورد اعمال قدرت قرار میگیرند با بهره گیری از حق خلیفه الهی به نوعی در اعمال قدرت صاحب حق میشوند در اینجا دوگانه حق و تکلیف پیش می آید که منجر به شکل گیری رابطه دوسویه عامل قدرت و تابع قدرت میگردد.

هدف قدرت در قرآن کریم به دو قسمت مطلوب و نامطلوب تقسیم می گردد. هدف مطلوب قدرت به دنبال رسیدن به بندگی سعادت و کمال بشری است و به برقراری عدالت و امنیت توجه ویژه ای دارد هدف نامطلوب قدرت نیز به

دنبال سلطه و حفظ قدرت و تأمین سود و رفاه مادی است. با این بیان میتوان به تفاوت مؤلفه های قدرت مطلوب و نامطلوب پی برد و عناصر قدرت را شناسایی کرد (بهروز لک و احمدی سفیدان، ۱۳۹۳، ص ۶۰-۸۳).

مفهوم قدرت در اسلام را میتوان در چند گزاره کلیدی خلاصه کرد:

خاستگاه قدرت: مطلق از آن خداست (القدرة).

وضعیت انسانی: قدرت برای انسان یک «امانت» و «مسئولیت» است (الأمانة).

هدف قدرت: وسیله ای برای تحقق عدالت، اقامه دین و خدمت به مردم است.

محدودیت قدرت: توسط شریعت، اخلاق و اصل شورا مهار میشود.

سبک اعمال: قدرت باید با عدالت، حکمت و رحمت اعمال گردد.

بنابراین، قدرت در اسلام، یک «ماهیت اخلاقی- عبادی» دارد که آن را از یک پدیده صرفاً مادی و قهری به یک «وسیله تقرب به خدا» از طریق خدمت به بندگان ارتقا می دهد (حمیدی، ۱۴۰۴، ص ۱۰۳).

مبحث دوم: اخلاق قدرت در مفهوم اسلامی

اسلام به نرمی و مهربانی در همه چیز و همچنین اخلاق نیکو و برخورد خوب با همه مردم، حتی حیوانات، گیاهان و جمادات، دعوت می کند، به طوری که مسلمان در برابر مردم ضعیف به نظر می رسد

دین واقعی اسلام، قدرت را فرا می خواند و آن را تشویق می کند و برای افراد قوی ارزش قائل است. فرد قوی به خود، جامعه و ملت خود سود می رساند. اسلام از ضعف، ترس و وابستگی به دیگران بیزار است، زیرا افراد ضعیف باری بر دوش خانواده، جامعه و تمام ملت خود هستند. بنابراین، اسلام به کسب انواع قدرت ممکن، از جمله قدرت اقتصادی، سیاسی، نظامی و اجتماعی، تشویق می کند.

دین اسلام، دین قدرت است، همانطور که خداوند فرموده است: «و هر چه در توان دارید از نیرو و اسب های ورزیده برای مقابله با آنها آماده کنید تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن خود و دیگران را جز ایشان که شما نمی شناسید و خدا آنها را می شناسد، بترسانید. و هر چه در راه خدا خرج کنید، به طور کامل به شما بازگردانده می شود و به شما ستم نخواهد شد.» [انفال: ۶۰]

اسلام در عین حال که به قدرت احترام می گذارد، از قوی ها قدردانی می کند و پیروان خود را به مسلح شدن به قدرت در همه زمینه ها تشویق می کند، به ضعیف ها نیز احترام می گذارد و از آنها قدردانی می کند. در واقع، اسلام به یاری و ترحم به ضعیف تشویق می کند، تا جایی که گفته شده است: «ضعیف، رئیس قافله است.» یعنی اگر گروهی از مردم

در یک کاروان یا در سفری هستند و فرد ضعیفی در میان آنها وجود دارد، باید با راه رفتن او راه بروند، با توقف او بایستند و با استراحت او استراحت کنند، گویی او رئیس آنهاست. آموزه‌های اسلام برای ترغیب به قدرت و آمادگی برای مقابله با دشمنان، با قدرت نظامی، اقتصادی، اجتماعی، علمی و غیره آمده است. با این حال، از آنها خواسته شده است که به بی‌گناهان حمله نکنند یا آنها را ترور نکنند. یعنی اسلام به قدرت عقلانی دعوت می‌کند که فقط با متجاوزان می‌جنگد، به پیمان‌ها و قراردادهای احترام می‌گذارد، به ضعیفان رحم می‌کند، به سالمندان احترام می‌گذارد و به صلح دعوت می‌کند، اما صلح قوی و محترم، نه صلح ضعیف، تحقیر شده و مطیع (العمری، ۲۰۲۱، ص ۶).

آموزه‌های اسلامی درباره اخلاق عمومی و اخلاق قدرت بسیار فراوانند. بخش نه چندان کمی از قرآن کریم و روایات معصومان به مباحث اخلاقی اختصاص دارد. جدای از اخلاق عمومی رهنمودهای خاص و ویژه ای درباره اخلاق قدرت در قرآن و روایات وجود دارد. تمامی آنچه که در زمینه و اخلاق اجتماعی مورد توجه متون وحیانی اسلام قرار گرفته است، در بحث اخلاق قدرت نیز باید مورد توجه نظری و کاربردی واقع شود؛ به ویژه با لحاظ این نکته مهم که عمده ترین نقطه تمرکز و تراکم اخلاق اجتماعی، همان اخلاق قدرت است. اما به دلیل پرهیز از طرح مباحث حجیم و اخلاق اجتماعی در اسلام، در این بحث به طرح توصیه های اخلاق اجتماعی قرآن که ناظر به اخلاق قدرت است بسنده میکنیم و بحث تفصیلی آن را به فرصتی دیگر را میگذاریم.

به طور کلی مبانی اخلاق قدرت در اسلام را میتوان در اصول دهگانه زیر نشان داد: (نبوی، ۱۳۷۹، ص ۲۸۲-۲۷۳)

۱. عدالت محوری و ظلم ستیزی

۲. قسط خواهی

۳. تقوای الهی (خدا ترسی)

۴. جهت گیری به سوی خیرات

۵. رعایت حقوق دیگران

۶. تحکیم دوستی و اصلاح اجتماعی

۷. نفی تخریب دیگران

۸. ایثار و از خودگذشتگی

۹. عفو و خشم پوشی

۱۰. جهت گیری به سوی آخرت

فصل پنجم

مقایسه ای مفهوم قدرت در دیدگاه اسلام و غرب

مبحث اول: مفهوم قدرت در دیدگاه اسلام و غرب

قرآن کریم به عنوان یک منبع و منشأ بی پایان، علوم تنها جنبه های مادی قدرت را ذکر نمی کند. در قرآن کریم مفهوم قدرت و همه جهات آن مانند ابزار قدرت گرفتن، حفظ و نمایش قدرت، مشروعیت قدرت، منبع قدرت و هدف آن صرف نظر از بعد غیر مادی باطل است. بر این اساس؛ آموزه های قرآنی مؤلفه غیر مادی قدرت و ایجاد بر مؤلفه های مادی تقدم داشته و به نوعی قدرت مشروع تلقی میشود. برخلاف بیشتر نظریه های روابط بین الملل که قدرت را ناشی از ساختارهای مادی شامل اقتصادی، نظامی و تکنولوژیکی و امثال آن میدانند. قدرت در قرآن کریم به علت دانش منشأ الهی مورد تحسین و تکریم قرار گرفته و در واقع قدرت به نوعی ابزاری جهت نزدیکی به خداوند و عینیت بخشیدن به منویات قرآنی و الهی تلقی میشود. از این منظر مؤلفه های غیر مادی قدرت در قرآن مجید اعم از اراده معطوف به قدرت الهی آفرینش انسانها و جمال بیرونی دارای تقدیش بوده و مورد تکریم واقع میشود قدرت همانند بسیاری دیگر از توانمندی های انسان، یکی از نعمت هایست که خداوندی در اختیار انسان قرار داده است. به ویژه آن گاه که در ساحت سیاسی از آن بهره برداری میشود این نعمت بعدهای متفاوت و فراوانی به خود می گیرد و می تواند سرآغاز نیکی ها، برکت ها و حرکت جوامع به سوی عدالت شود. امکان دارد در پرتو قدرت سیاسی، عدالت، آزادی قانونمندی مشارکت شهروندان رعایت حقوق آنان احقاق حقوق ستمدیدگان، اخلاق نیکو و.... در جامعه مطرح شود و مردم به حقوق خود دست یابند (مسعود لکی، احدی و ربی پور اقدام سرای، ۱۴۰۱، ص ۱۲۲).

گفتار اول: هستی شناسی قدرت مقایسه مفروضات قرآنی با نظریه های روابط بین الملل

تئوری های روابط بین الملل در جهت تشریح فرایندهای موجود در وضعیت نظام بین الملل تولد یافته اند. به طور خلاصه میتوان مفروضات تئوریهی در رابطه با مؤلفه قدرت در روابط بین الملل را به دو دسته تقسیم کرد:

خردگرایان؛ همان طور که پیش تر گفته شد رئالیست ها و نورتالیستها و زیر شاخه های آنها لیبرال و نو لیبرال ها و تئوریهای وابستگی نو و پساساختارگرایان دیدگاه عینی نسبت به قدرت داشته و تولید کاربست و عملیاتی کردن آن را محصول متغیرهای مادی میدانند این دسته معتقدند باید منافع ملی تأمین شود و منافع ملی بدون قدرت امکان پذیر نیست.

رنالیست: ها اصولاً با قدرت پیوند عمیقی دارد. آنها برای تأمین امنیت، افزایش قدرت است و قدرت نظامی مؤلفه اساسی در تأمین امنیت محسوب میشود هانس مورگنتا حتی سیاست بین الملل و در واقع کل سیاست را به صورت « مبارزه برای قدرت تعریف » می کرد.

لیبرالیستها: با هدف محدودسازی قدرت به ویژه اعمال قدرت نظامی دست به نظریه پردازی زده اند. آنها معتقدند که نوع خاصی از روابط اقتصادی که بر اثر تحولات جهانی به وجود می آید و وابستگی اقتصادی بین کشورها را رقم میزند بازیگران بین المللی را از دست زدن به قدرت نظامی و زور برای پایان دادن به تخصیصات بر حذر می دارد. این نگرش اغلب، نگرش کثرت گرایی قدرت نامیده می شود. پراکندگی قدرت در میان گروه های رقیب بنا بر تکرر و تنوع منابع قدرت نظیر سازمانی دولتی اقتصادی و سیاسی میباشد که این امر موجب منازعه میان گروه های رقیب و احتمال دست به دست شدن قدرت سیاسی میشود. نگاه دیدگاه اول به قدرت بر مبنای نوعی روش شناسی تجربه گرایانه استوار است که در آن بر امور مادی و ملموس و مشهود و عینی به مثابه تنها واقعیت قابل توجه تأکید.

تأمل گرایان؛ در میان نظریات دسته دوم سازه انگاران و بخشی از لیبرالیست ها و به ویژه لیبرالیست های نهادگرا علاوه بر ساختارهای مادی به ساختارهای غیر مادی قدرت ناملموس، نظیر فرهنگ و قدرت نرم و امثالهم نیز با تقدم تأکید می ورزند و مؤلفه های هویت و سیاست خارجی دولت ها را حاصل ساختارهای غیر مادی و فکری و فرهنگی میدانند در این دیدگاه و با تقدم عناصر غیر مادی قدرت بر عناصر مادی قدرت مطرح میشود.

اما بر مبنای مفروضات قرآنی هیچ قدرتی در مقابل قدرت الهی وجود خارجی ندارد و منبع و منشأ همه قدرت ها به او بر می گردد و هر کسی و در هر سطحی دارای قدرتی است از جانب خداوند به او عطا شده است. در یک نگاه کلی میتوان قدرت را در قرآن کریم به دو نوع عناصر تقسیم کرد؛ عناصر مادی عینی و عناصر غیر مادی و ناملموس که معنی دهنده عناصر مادی میباشد. (مسعود لکی، احدی و ربی پور اقدام سرای، ۱۴۰۱، ص ۱۳۵)

گفتار دوم: رویکرد اسلامی به مفهوم قدرت؛ مرزبندی آن با رویکرد اومانیستی

رویکرد اسلامی به مفهوم قدرت مرزبندی آن با رویکرد اومانیستی اسلام به عنوان دینی توحیدی که دارای شمولیت جهانی است در تبیین، تعریف و ارائه مفاهیم و رهیافتهای سیاسی تنها به گزاره های مادی آنها بسنده نکرده است. نگاه فرازمینی اسلام و وجود گزاره هایی همچون سعادت، هدایت، مشروعیت الهی، غایت الهی، کرامت انسانی و.... در پارادایم فکری و آثار اندیشمندان اسلامی باعث شده است تا تعاریفی که آنها از مفاهیم سیاسی ارائه میکنند با تعاریفی که از سوی متفکران غربی علم سیاست پیرامون این واژگان ارائه شده است متفاوت و گاه متعارض باشد. تفاوت در تعاریف، ماهیت کاربست، منشاء مشروعیت و اهداف قدرت فصل ممیز نگاه اسلامی و غربی را به این مفهوم تشکیل میدهد در اندیشه اسلامی و قرآنی جهان از لحاظ وجود شناختی جهانی خدا مرکز است و هیچ قدرت فی نفسه و بالذات دیگری جز خدا را در عالم به رسمیت نمی شناسد و انتشار اقتدار را از رأس به ذیل میداند.

با دقت در تعاریفی که اندیشمندان غربی پیرامون مفاهیم سیاسی به ویژه قدرت ارائه کرده اند به راحتی میتوان به تفاوت‌های دو نگرش اسلامی و غربی در مورد این مفاهیم پی برد.

ماکس و بر قدرت را قرار داشتن در موقعیتی برتر میداند که موجب می شود صاحب قدرت خواست خود را به رغم هر مقاومتی بر دیگران تحمیل کند. برتراند راسل در تعریف قدرت چنین آورده است: «پدید آوردن آثار مورد نظر در دنیای بیرونی، خواه این آثار انسانی باشد، خواه غیرانسانی».

مایکل کورا در کتاب خود با عنوان «قدرت» عنوان می دارد: «اگر بتوان به چیزی اعتقاد بست همانا توسعه قدرت است و بس».

ملاحظه میشود در تعاریف فوق تعابیری همچون تحمیل اراده پدید آوردن آثار، خواه انسانی باشد خواه غیر انسانی و اعتقاد مطلق به توسعه مطلق قدرت که برخاسته از نگرش مادی و اومانیستی اندیشمندان غربی است موجب تمایز با تعریف این مفهوم از سوی اندیشمندان اسلامی میشود همچنین در تعابیر فوق و تعاریفی که در بخش نخست این پژوهش از سوی اندیشمندان غربی مطرح شد، مشروعیت ابزار قدرت و غایت قدرت جایگاهی ندارد و اگر داشته باشد چندان پررنگ نیستند که در آن گنجانده شوند؛ در حالی که اساساً سیاست و حکومت در نگاه اندیشمندان اسلامی همچون فارابی تلاشی است تا شاید بتوان به وسیله آن افعال و سنن و ملکات ارادی را که در پرتو آنها میتوان به سعادت حقیقی رسید در مردم جایگزین کرد.

امام محمد غزالی سیاست را در برگیرنده همه امور مادی و معنوی آدمی در این دنیا و دنیای دیگر دانسته و معتقد است هیچ گونه جدایی میان دین و سیاست وجود ندارد.

خواجه نظام الملک طوسی سیاست را با نظر به فعلش که در مطلق جوامع اجتماعات مختلف و گروه ها رخ میدهد تدبیر میکند و به اعتبار غایتش ارشاد و هدایت و تحصیل سعادت و بالاخره ایصال الی الاطلاق می داند.

سیاست از نگاه شهید مدرس نیز فقط برد و باخت نیست. از نگاه ایشان سیاست به معنی پیش بردن و هدایت کردن جامعه با فرهنگ اسلامی و احیای فرهنگ ائمه می باشد.

شهید مطهری نسبت سیاست و دیانت را همچون نسبت روح و جسم با یکدیگر میدانند و معتقد است هیچ کدام بدون دیگری خاصیتی ندارد.

از دیگر وجوه تمایز قدرت در نگاه غربی و اسلامی تفاوت در ماهیت این مفهوم در دو نگرش اسلامی و اومانیستی است. در حالی که منفعت گرایی اساس تعاریف غربی از مفهوم قدرت را تشکیل میدهد در تعاریف اسلامی اصالت در غایت گرایی است؛ به عبارتی مبنای حرکت در گفتمان اسلامی مصلحت جمعی است، در حالی که لیبرالیسم به

شدت منفعت گراست و نفع شخصی انگیزه حرکت انسان غربی است در نتیجه چنین منطقی انسان اسلام موجودی تکلیف گرا است و در مقابل انسان غربی موجودی نتیجه گرا می باشد.

بررسی های تطبیقی به عمل آمده حکایت از آن دارد که قدرت در گفتمان اسلامی به شدت اخلاقی و روشمند است؛ به گونه ای که بین قدرت و سلامت نفس پیوند می زند اما در گفتمان غربی شأن هنجاری - و نه ضرورت اخلاقی - قدرت مدنظر است.

نهایت آنکه در مقابل بازخوانی قدرت در چارچوب اخلاق در گفتمان غربی همچنان مقاومت میشود و از این ایده به مثابه اقدامی غیر عملی یاد میشود که ماهیت قدرت را به چالش میکشد. به عبارت دیگر طرح اخلاق به مثابه یک «حسد» می تواند پذیرفته شود اما ایده اخلاق به مثابه اصل در گفتمان غربی نمی تواند چندان معنادار باشد. این در حالی است که در گفتمان اسلامی اخلاق به عنوان رکن «تربیت» مدنظر بوده و پرورش افراد و تنظیم رفتارها بر بنیاد آن توصیه و تأکید می شود.

اسلام قدرت را امانت میدانند و صاحب قدرت را امانت نگهدار، وظیفه قدرتمدار آن است که امانت را ملک خود نداند و در نگهداری آن کمال دقت را داشته باشد.

هدف از کسب و اعمال قدرت نیز از مواردی است که گفتمان غربی و اسلامی پیرامون آن در تعارض میباشند. برخلاف آنچه در جهان غرب وجود دارد و موضوع اصلی سیاست حفظ و اعمال قدرت برای دنیاداری است در اسلام قدرت جزئی از حوزه کار سیاست بوده و هدف سیاست هدایت بشر به سوی کمال و تعالی ایجاد نظم و عدالت و جلوگیری از ظلم و ستم است.

منشأ و مشروعیت قدرت نیز در دو گفتمان غربی و اسلامی محل تعارض و اختلاف است. در حالی که اندیشه اسلامی منشأ قدرت را از ذات باری تعالی می داند و قدرت های دیگر را در عرض قدرت خداوند در نظر میگیرد، اندیشه غربی منشأ مشروعیت قدرت و قانون را چیزی جز اراده مردم نمیداند. ناگفته نماند نقش خواست و اراده مردم در نگاه اندیشمندان اسلامی نقشی فعلیت بخش است؛ به این مفهوم که تا خواست مردم نباشد دارنده قدرت نیز اگر چه دارای مشروعیت الهی باشد از اعمال آن محروم است.

اگرچه برخی از نویسندگان غربی قدرت را ذاتی حکمرانی نمی دانند و معتقدند قدرت باید از جایی خارج از ایشان نشئت گیرد اما نهایتاً منشأ این قدرت را در زمینه های مادی یعنی عوامل اجتماعی می بینند.

کاربست قدرت در اندیشه اسلامی وظیفه گرا و متصل است؛ به این مفهوم که تلاش برای کسب و اعمال قدرت توجیه و ارزش ذاتی ندارد، بلکه در راستای وظیفه مسلمانان برای برپایی حکومت اسلامی و انجام اهداف الهی است، همچنین این وظیفه گرایی در کاربرد مفهوم قدرت در نگاه اسلامی همان گونه که پیشتر گفته شد از مفهوم اتصال به قدرت الهی برخوردار است در مقابل مفهوم قدرت انقطاعی که در نگاه غربی مطرح می باشد.

در گفتمان غربی اگرچه اصالت قدرت موضوع نقدهای جدی قرار گرفته است اما در نهایت گونه های تعدیل شده قدرت امکان ظهور یافته اند که قدرت نرم جدیدترین نوع آن است اما همین قدرت نرم نیز در مواجهه با آموزه های دینی رویکردی ابزار گرایانه به دین اتخاذ کرده و نتیجه ارزشهای دینی را اگرچه نفی نمی کند در مقابل ارزش ابزاری برای آن قائل است اما در گفتمان اسلامی اعتبار و اعتلای انسان به عبودیت مربوط است و مقام انسان در عبداللهی می باشد (صالحی و مشتاقی، ۱۳۹۲، ص ۱۳۱-۱۳۴).

مبحث دوم: نقد مفهوم قدرت در غرب از منظر اسلامی

از دیدگاه اسلامی، چند اشکال اساسی بر مفهوم «قدرت» در اندیشه غربی (مثلاً در نظریه ای مانند ماکیاولی یا هابز) وارد است:

اصالت قدرت: در نگاه غربی، سکولار قدرت به عنوان یک «هدف» یا منبع ذاتی برای سیاست دیده میشود. در اسلام قدرت یک «وسیله» برای اهداف عالی تر (عدل، عبادت، اخلاق است).

جدایی اخلاق از قدرت: رویکرد «هدف وسیله را توجیه میکند» در اسلام کاملاً مردود است. قدرت باید در چارچوب حلال و حرام و اخلاق اسلامی اعمال شود.

منبع مشروعیت: در غرب، مشروعیت از آرای مردم (دموکراسی) یا زور (توتالیتریسم) ناشی می شود. در اسلام، مشروعیت از دو پایه التزام به شریعت و رضایت مردمی (بیعت) نشأت می گیرد (حمیدی، ۱۴۰۴، ص ۱۰۲).

مبحث سوم: تفاوت اخلاق قدرت در اسلام و غرب

تفاوت زیادی بین اخلاق قدرت در میان مسلمانان و اخلاق قدرت در میان غرب وجود دارد. اخلاق قدرت در میان مسلمانان مبتنی بر مدارا و بخشش است، زمانی که فرد قدرت مجازات دارد، حتی در طول جنگها و نبردها. اسلام کشتن یک عابد در خلوتگاهش یا کشتن زنان، کودکان و بیماران را ممنوع می کند. مسلمانان مشعل های روشنایی، دانش و ایمان خالص را حمل می کردند و سرزمین هایی را که وارد می شدند، توسعه می دادند که به سرعت رشد و پیشرفت کردند. این جای تعجب نیست، زیرا این اخلاق الهام گرفته از الهام الهی است. در مقابل، اخلاق قدرت در میان غرب مبتنی بر تعصب کورکورانه، خودخواهی و نفرت از دیگران است. بنابراین، کشتن، ویرانی و تخریب همراهان نبردهای آنها در هر کجا که بروند و هر کسی که دشمن آنها باشد، هستند.

قدرت در اسلام با رحمت، انصاف و عدالت مهار می شود و با امانتداری مهار می شود، همانطور که خداوند فرموده است: «یکی از آنها گفت: ای پدر، او را استخدام کن. در واقع، بهترین کسی که می توانی استخدام کنی، کسی است که قوی و امین باشد.» [قصص: ۲۶]. تفاوت بین دیدگاه اسلامی در مورد قدرت و دیدگاه فلسفی غرب این است که

قدرت در اسلام برای بازدارندگی، جلوگیری از شر و بدکاران و جلوگیری از باطل است. در مورد فلسفه غرب، قدرت استبداد، تکبر و خدایی کردن است و برای خدمت به بشریت نیست، بلکه برای خدمت به یک رنگ بشریت است که بشریت سفید است. قدرت در اسلام دو نوع است: قدرت نظامی مادی و قدرت اخلاقی که امانتداری است. دومی آن است که بر اولی حکومت می‌کند و آن را هدایت می‌کند، آن را از استبداد محافظت می‌کند، از بی‌عدالتی و ظلم جلوگیری می‌کند و آن را با ندای ترس و هیبت از خدا تقویت می‌کند، در حالی که قدرت غربی با انگیزه تکبر، خودخواهی، طغیان و استبداد هدایت می‌شود.

پس از این مرور مختصر بر اخلاق قدرت در اسلام، یا در اندیشه اسلامی، و اخلاق قدرت در غرب، تفاوت فاحش و شکاف عظیم بین آنها آشکار می‌شود. این تفاوت به اندازه تفاوت خوشه پروین و غبار، یا نور و ظلمت، یا حق و باطل است. اخلاق قدرت در اسلام الهام گرفته از الهام الهی است و به انسانیت احترام می‌گذارد و کرامت انسانی را حتی در جنگ‌ها و نبردها حفظ می‌کند. پیامبر بزرگوار ما مثله کردن مردگان در نبرد را ممنوع کرد و همچنین کشتن سالمندان، کودکان یا زنان را ممنوع کرد. اینها تنها چند نمونه هستند. در مقابل، اخلاق قدرت در غرب هیچ احترامی برای زندگی انسان یا هیچ حس شرافتی نشان نمی‌دهد. در طول تاریخ، این اخلاق به خاطر قتل عام‌های متعدد علیه بشریت، هدف قرار دادن بی‌قید و شرط پیر و جوان، زن و مرد، یا نظامی و غیرنظامی شناخته شده است. بیایید به دین، کتاب مقدس و سنت پاک خود افتخار کنیم. (العمری، ۲۰۲۱، ص ۲۵)

جدول ۵-۱: مقایسه مفهوم قدرت در دیدگاه اسلام و غرب

محور مقایسه	دیدگاه غربی	دیدگاه اسلامی
تعریف قدرت	قدرت به عنوان توانایی تأثیرگذاری، کنترل و تحقق اهداف سیاسی و اجتماعی؛ در برخی دیدگاه‌ها مانند ماکیاولی و هابز به عنوان عنصر اساسی سیاست مطرح است.	قدرت دارای منشأ الهی بوده و به عنوان وسیله‌ای برای تحقق اهداف عالی‌تر مانند عدالت، عبادت، اخلاق و نظم اجتماعی استفاده می‌شود
ماهیت قدرت	قدرت امری مادی و انسانی تلقی شده و بر توانایی، کنترل و نفوذ تأکید دارد.	قدرت امری الهی و مسئولیت‌آور بوده و با ارزش‌های اخلاقی و دینی پیوند دارد.
منبع قدرت	در اندیشه غربی، منشأ قدرت بیشتر به انسان، جامعه، دولت و ساختارهای سیاسی مربوط دانسته می‌شود.	منشأ اصلی قدرت خداوند است و انسان به عنوان امانت‌دار و مسئول از آن استفاده می‌کند.
مشروعیت قدرت	مشروعیت می‌تواند از رأی مردم، نظام دموکراتیک یا در برخی نظام‌ها از زور و سلطه ناشی شود.	مشروعیت بر اساس التزام به شریعت و رضایت مردم (بیعت) شکل می‌گیرد.
هدف قدرت	تأمین منافع سیاسی، امنیت، نظم و تحقق اهداف حکومت.	تحقق عدالت، اصلاح جامعه، حفظ ارزش‌های دینی و خدمت به مردم
رابطه قدرت و اخلاق	در برخی دیدگاه‌های غربی، سیاست ممکن است از اخلاق جدا شود و هدف وسیله را توجیه کند.	قدرت بدون رعایت اخلاق، حلال و حرام و اصول دینی مشروعیت ندارد.
ابزار اعمال قدرت	استفاده از ابزارهای سیاسی، اجتماعی و مادی برای تأثیرگذاری و کنترل.	استفاده از قدرت همراه با عدالت، مسئولیت و رعایت حدود اخلاقی و شرعی.
نگاه به کنترل قدرت	تأکید بر کنترل، مدیریت و حفظ توانایی سیاسی.	تأکید بر مسئولیت، عدالت و جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت.

یافته های تحقیق

مناقشه

قدرت به عنوان یکی از اساسی‌ترین مفاهیم در اندیشه سیاسی، در طول تاریخ همواره مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته است. بررسی تطبیقی مفهوم قدرت در دیدگاه اسلام و غرب نشان می‌دهد که هر دو دیدگاه، اصل وجود قدرت و ضرورت آن برای اداره جامعه و تأمین نظم سیاسی را می‌پذیرند؛ اما تفاوت اساسی میان آنها در مبانی هستی‌شناختی، منبع مشروعیت، هدف و شیوه کاربرد قدرت می‌باشد.

در اندیشه غربی، به‌ویژه در نظریه‌های کلاسیک روابط بین‌الملل مانند رئالیسم، قدرت بیشتر بر اساس عناصر مادی مانند توانایی نظامی، اقتصادی و تکنولوژیک مورد توجه قرار گرفته است. از دیدگاه بسیاری از متفکران غربی، قدرت عبارت است از توانایی تأثیرگذاری بر رفتار دیگران و وادار ساختن آنها به پذیرش خواست صاحب قدرت. بنابراین، در این نگرش، حفظ منافع، امنیت و افزایش توانایی‌های مادی دولت‌ها از اهداف اساسی کسب قدرت به شمار می‌رود. هرچند برخی جریان‌های جدید مانند لیبرالیسم و سازه‌انگاری، نقش عوامل غیرمادی مانند فرهنگ، هویت و قدرت نرم را نیز مورد توجه قرار داده‌اند، اما در بیشتر نظریه‌های غربی، انسان و اراده او محور اصلی تولید و اعمال قدرت محسوب می‌شود.

در مقابل، بررسی مفهوم قدرت در اندیشه اسلامی نشان می‌دهد که قدرت دارای منشأ الهی بوده و انسان تنها امانت‌دار و استفاده‌کننده از آن است. در دیدگاه اسلامی، قدرت به خودی خود هدف نیست، بلکه وسیله‌ای برای تحقق اهدافی مانند عدالت، جلوگیری از ظلم، حفظ کرامت انسانی، تأمین امنیت و رسیدن جامعه به سعادت و کمال می‌باشد. بنابراین، قدرت در اسلام با اخلاق، مسئولیت و محدودیت‌های انسانی و شرعی همراه است و استفاده از آن بدون رعایت عدالت و ارزش‌های اخلاقی، مشروعیت خود را از دست می‌دهد.

یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که مهم‌ترین تفاوت میان دو دیدگاه در پاسخ به چند پرسش اساسی است: نخست، منبع قدرت در کجاست؟ در اندیشه اسلامی، سرچشمه اصلی قدرت خداوند است و مشروعیت قدرت از اراده الهی ناشی می‌شود، در حالی که در بسیاری از نظریه‌های غربی، منشأ مشروعیت قدرت به اراده انسان، جامعه یا قراردادهای اجتماعی بازمی‌گردد. دوم، هدف قدرت چیست؟ در تفکر اسلامی هدف نهایی قدرت، تحقق عدالت، سعادت و هدایت انسان است؛ اما در بسیاری از دیدگاه‌های غربی، هدف قدرت بیشتر با مفاهیمی مانند تأمین منافع، حفظ امنیت و افزایش نفوذ سیاسی پیوند دارد.

همچنین، تجربه تاریخی نشان می‌دهد که استفاده نادرست از قدرت در هر جامعه‌ای، چه دینی و چه غیر دینی، می‌تواند به استبداد، ظلم و نقض حقوق انسان‌ها منجر شود. بنابراین، معیار اصلی ارزیابی قدرت تنها داشتن آن نیست، بلکه چگونگی استفاده، اهداف و میزان پایبندی به اصول اخلاقی و انسانی نیز اهمیت اساسی دارد.

بر اساس یافته‌های تحقیق می‌توان نتیجه گرفت که دیدگاه اسلامی نسبت به قدرت، رویکردی جامع‌تر ارائه می‌دهد؛ زیرا علاوه بر توجه به ابعاد مادی قدرت، بر عناصر معنوی مانند ایمان، اخلاق، عدالت و مسئولیت نیز تأکید دارد. در حالی که بسیاری از رویکردهای غربی بیشتر بر ظرفیت عملی و مادی قدرت تمرکز دارند. از این رو، تفاوت اصلی میان دو دیدگاه نه در اصل ضرورت قدرت، بلکه در مبنا، هدف، مشروعیت و نحوه استفاده از آن می‌باشد.

نتیجه گیری

قدرت یکی از اساسی ترین مفاهیم در اندیشه سیاسی و روابط بین الملل است که در مکاتب مختلف، برداشت های متفاوتی از آن ارائه شده است. بررسی دیدگاه غرب و اسلام نشان می دهد که هر دو رویکرد، قدرت را به عنوان توانایی تأثیرگذاری و تحقق اهداف سیاسی مورد توجه قرار داده اند؛ اما در مبانی، منبع مشروعیت، هدف و شیوه اعمال قدرت تفاوت های اساسی میان آنها وجود دارد.

در بسیاری از نظریه های سیاسی غربی، به ویژه در برخی رویکردهای واقع گرایانه، قدرت بیشتر بر اساس مؤلفه های مادی مانند توانایی نظامی، اقتصادی و سیاسی تعریف می شود و حفظ منافع و امنیت، از اهداف اصلی آن به شمار می رود. در مقابل، اندیشه اسلامی قدرت را پدیده ای صرفاً مادی نمی داند، بلکه آن را امانتی الهی و مسئولیتی انسانی تلقی می کند که باید در چارچوب عدالت، اخلاق و ارزش های انسانی به کار گرفته شود.

بررسی مفهوم قدرت در اسلام نشان داد که منشأ اصلی قدرت خداوند است و قدرت انسانی نوعی مسئولیت و امانت محسوب می شود. هدف نهایی قدرت در این دیدگاه، رسیدن به عدالت، برقراری نظم، دفاع از حق و خدمت به جامعه است. همچنین اسلام علاوه بر عناصر مادی قدرت مانند توانایی اقتصادی و نظامی، بر عناصر غیرمادی مانند ایمان، دانش، اخلاق، اراده و وحدت اجتماعی تأکید ویژه دارد.

مقایسه دو دیدگاه نشان می دهد که تفاوت اساسی میان آنها بیشتر در غایت و محدودیت های قدرت آشکار می شود. در حالی که برخی دیدگاه های غربی قدرت را عمدتاً به عنوان وسیله ای برای تأمین منافع و افزایش نفوذ سیاسی مورد توجه قرار می دهند، در اندیشه اسلامی قدرت زمانی مشروعیت دارد که در مسیر خیر عمومی، عدالت و جلوگیری از ظلم استفاده شود.

بنابراین، می توان نتیجه گرفت که قدرت در نگاه اسلامی دارای ماهیتی اخلاقی و ارزشی است و قدرت بدون مسئولیت و اخلاق، از هدف اصلی خود منحرف می شود. از این رو، مدیریت قدرت نیازمند ایجاد توازن میان توانایی های مادی و ارزش های اخلاقی است تا قدرت به جای وسیله سلطه، به ابزاری برای تحقق عدالت، امنیت و پیشرفت جوامع تبدیل گردد.

پیشنهادهات

۱. توجه بیشتر پژوهشگران علوم سیاسی به مطالعه تطبیقی مفهوم قدرت در مکاتب مختلف سیاسی:
با توجه به اهمیت مفهوم قدرت در سیاست، لازم است تحقیقات بیشتری درباره تفاوت دیدگاه‌های اسلامی، غربی و سایر مکاتب فکری انجام شود تا شناخت عمیق‌تری از این مفهوم حاصل گردد.
۲. تقویت مطالعات علمی درباره اندیشه سیاسی اسلام:
با توجه به اینکه بسیاری از نظریه‌های قدرت در علوم سیاسی بر مبنای اندیشه‌های غربی شکل گرفته است، پیشنهاد می‌شود پژوهشگران بیشتر به بررسی منابع اسلامی، قرآن، سنت و آثار اندیشمندان مسلمان در حوزه قدرت سیاسی بپردازند.
۳. توجه به بُعد اخلاقی در استفاده از قدرت سیاسی:
دولت‌ها و رهبران سیاسی باید قدرت را تنها وسیله‌ای برای حفظ منافع شخصی یا گروهی ندانند، بلکه آن را مسئولیتی اجتماعی برای تأمین عدالت، امنیت و رفاه عمومی در نظر بگیرند.
۴. ایجاد توازن میان عناصر مادی و معنوی قدرت:
کشورها برای دستیابی به قدرت پایدار نباید تنها بر قدرت نظامی و اقتصادی تمرکز کنند، بلکه باید به عواملی مانند علم، فرهنگ، اعتماد اجتماعی، اخلاق سیاسی و سرمایه انسانی نیز توجه نمایند.
۵. تقویت حاکمیت قانون و جلوگیری از استفاده استبدادی از قدرت:
با توجه به اینکه سوءاستفاده از قدرت می‌تواند زمینه‌ساز ظلم و بی‌عدالتی شود، لازم است نظام‌های سیاسی با ایجاد نهادهای قانونی و نظارتی، قدرت را محدود و پاسخ‌گو سازند.
۶. توجه به آموزه‌های اخلاقی اسلام در مدیریت قدرت سیاسی:
رهبران و مسئولان جوامع اسلامی می‌توانند با بهره‌گیری از اصولی مانند عدالت، امانت‌داری، مشورت، رعایت حقوق مردم و مبارزه با ظلم، الگوی مناسبی از کاربرد اخلاقی قدرت ارائه کنند.

فهرست منابع:

منابع فارسی:

۱. نوری، محمد داوود. مبانی علم سیاست، سال ۱۳۹۷، صص. ۷۷-۸۰.
۲. حمیدی، عبدالوکیل، مبانی علم سیاست، سال ۱۴۰۴.
۳. حقیقت، سید صادق. توزیع قدرت در اندیشه سیاسی شیعه. تهران: نشر هستی نما، ۱۳۸۱، صص. ۱۱۷-۱۶۲.
۴. نبوی، سید عباس. فلسفه قدرت. (Philosophy of Power) تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۷۹، صص. ۴۳-۵۷.
۵. مطهری، مهدی. ۱۳۷۸. (تبیین نوین بر مفهوم قدرت در سیاست و روابط بین‌الملل). تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ص. ۱۱۸.
۶. عالم، عبدالرحمن. بنیادهای علم سیاست. تهران: بهمن سراج، ۱۳۹۱، صص. ۸۸-۱۰۰.
۷. خدادادی، محمد اسماعیل. مبانی علم سیاست. تهران: انتشارات یاقوت، ۱۳۸۱، صص. ۷۸-۸۰.
۸. وحیدی، موسی‌الرضا. «فراتکنولوژی و تحول مفهوم قدرت در روابط بین‌الملل». فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۶، شماره مسلسل ۳۸، صص. ۷۰۹-۷۱۹.
۹. مداحی، مرتضی. «واکاوی مفهوم و ویژگی‌های قدرت». معرفت، سال نوزدهم، شماره ۱۵۷، ۱۳۸۹، صص. ۱۲۴-۱۳۴.
۱۰. فتحی اردکانی، حسین؛ مسعودنیا، حسین؛ و امام جمعه‌زاده، سید جواد. «تحلیل مفهوم قدرت و منابع تشکیل‌دهنده آن از دیدگاه جوزف نای (سخت، نرم و هوشمند)». فصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات قدرت، سال هشتم، شماره هجدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۷، صص. ۱۳۴-۱۳۵.
۱۱. اسکندری، محمدحسین. «کالبدشناسی مفهوم قدرت». حوزه و دانشگاه، شماره ۳۰، ۱۳۸۱.
۱۲. صالحی، سید جواد؛ و مشتاقی، الله اکرم. «بررسی تطبیقی مبادی و مبانی قدرت در اندیشه سیاسی غرب و اسلام». پژوهش‌نامه علوم سیاسی، سال هشتم، شماره ۴، ۱۳۹۲، صص. ۱۲۷-۱۳۰.

۱۳. محسنی، علی؛ جاودانی مقدم، مهدی؛ و حاجی، محسن. «تحول پارادایمی مفهوم قدرت و امنیت در عصر جهانی شدن و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران». *فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان/اسلام*، سال هشتم، شماره ۳، ۱۳۹۷، صص. ۱۰۱-۱۱۱.

۱۴. مسعودی لکی، محسن؛ احدی، پرویز؛ و ربی پور اقدام‌سرای، محمد علی. «تبیین هستی‌شناسانه قدرت در قرآن کریم از منظر نظریه‌های روابط بین‌الملل». *فصلنامه مطالعات بین‌المللی*، سال ۱۹، شماره ۲، ۱۴۰۱، صص. ۱۲۸-۱۲۹.

۱۵. بهروزی لک، غلامرضا؛ و احمدی سفیدان، حسین. «مؤلفه‌های قدرت سیاسی در قرآن کریم». *علوم سیاسی*، سال هفدهم، شماره ۶۶، ۱۳۹۳، صص. ۶۰-۸۳.

۱۶. صالحی، سید جواد؛ و مشتاقی، الله اکرم. «بررسی تطبیقی مبادی و مبانی قدرت در اندیشه سیاسی غرب و اسلام». *پژوهش‌نامه علوم سیاسی*، سال هشتم، شماره ۴، ۱۳۹۲، صص. ۱۳۱-۱۳۴.

۱۷. مهدی‌زاده، اکبر. «مفاهیم اسلامی و مبانی فقهی سیاست خارجی». *فصلنامه علمی - پژوهشی فقه و مبانی حقوق اسلامی*. سال سوم، شماره ۸ و ۹، تابستان و پاییز ۱۳۹۰ (۲۰۱۱): ۱۵۲-۱۵۴.

منابع عربی:

۱. دحمان، عبد الحق. (۲۰۲۳). *تجلیات ظاهرة القوة في الفلسفة الغربية والإسلامية*. إسطنبول: مركز المجدد للبحوث والدراسات.

۲. العمري، غصنة حمد متعب. «أخلاق القوة بين المفهوم الإسلامي والمفهوم الغربي: دراسة تحليلية مقارنة». *المجلة الإلكترونية الشاملة متعددة التخصصات*، العدد ۴۱، ۲۰۲۱، صص. ۱۷-۳۰.

منابع انگلیسی:

۱. Saremi, Mohammad Reza; Rezaei, Alireza; & Torabi, Ghasem. (۲۰۲۰). "The Changing Concept of Power in International Relations and Challenges of Iran's Cyber Strategies." *International Journal of Political Science*, Vol. 10, No. 1, pp. 101-1۲۵.

۲. Mahmood, R. M. (۲۰۲۵). Power in international relations: Insights from realist and liberal theories. *European Scientific Journal*, ESJ, 21(8), 27.

۳. Babaii, Abolfazl. (۲۰۱۶). Introduction to the Concept of Power in Islam. Semiannual Scientific Journal of Islamic Political Thought, Vol. ۳, No. ۲, pp. ۱-۱۰.

Thank you for reading

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

www.ketabton.com

Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English